

(لطفاً به کلمات و یا عباراتی که علامت \*\* در جلوی آن میباشد رسیدگی شود)  
(رسیدگی شد)

ص ۱

فهرس مفصّل جلد دوّم

کتاب مائده آسمانی

صفحه	مشمّل بر ۸۱ باب از اینقرار:
۸	باب اوّل- در بیان معنی حدیث علم ۲۷ حرفست
۹	باب دوم- در باره حرکت آفتاب و زمین
۱۱	باب سوم- در باره کواکب مفقوده و برق و ابوبن غافلین
۱۲	باب چهارم- در باره ترجمه حروف عالین
۱۳	باب پنجم- در باره تجلّی شمس حقیقت
۱۴	باب ششم- در باره ایادی امرالله
۱۴	باب هفتم- در باره غدیر خم
۱۴	باب هشتم- در باره شرایط ثبوت
۱۵	باب نهم- لوح مبارک در جواب چند سؤال از اینقرار:
	۱- خوف موسی ۲- عدم امکان حصول مقام انبیا برای خلق
	۳- مقام جناب قدّوس ۴- مقام احبّای الهی
۱۶	باب دهم- در باره نعیم و جحیم
۱۶	باب یازدهم- در باره کتاب مبارک بیان

ص ۲

۱۷	باب دوازدهم- در باره مخابره قلبی
۱۸	باب سیزدهم- در باره کتاب مستطاب اقدس
۱۹	باب چهاردهم- در باره سرالتنکیس (باب ۳۱ مراجعه شود)
۲۰	باب پانزدهم- در باره لوح زبرجدی و غیره
۲۱	باب شانزدهم- در باره معنی آیه لواحة للبشر
۲۲	باب هفدهم- در معنی وحی و الهام
۲۲	باب هجدهم- در باره اجتماع بنی اسرائیل در بیت المقدّس
۲۳	باب نوزدهم- در باره انحراف برخی از نفوس (باب ۳۲ مراجعه شود)
۲۴	باب بیستم- در باره مرتکب معاصی را مقتضای عدل الهی عذابست.
۲۵	باب بیست و یکم- در باره تأثیر خواب

- باب بیست و دوم- در بارهٔ مجعول بودن عکس سلیمانخان ۲۶
- باب بیست و سوم- در بارهٔ عظمت حضرت ولیّ امرالله ۲۶
- باب بیست و چهارم- در بارهٔ چشم زخم ( باب ۳۱ مراجعه شود ) ۲۷
- باب بیست و پنجم- لوح مبارک در جواب نه سؤال از اینقرار: ۲۷
- ۱- سمند شاه گشتاسب ۲- چهارخواهش گشتاسب
- ۳- مسئلهٔ چاه ۴- روئین تنی اسفندیار ۵- ایّام خمسه

### ص ۳

- ۶- صعود روح انسان ۷- شفاعت حضرت رسول
- ۸- سفرهٔ پریان ۹- طلب حاجات در اماکن مقدّسه
- باب بیست و ششم- لوح مبارک در معنی عالم ذر ۳۰
- باب بیست و هفتم- خوردن گوشت ۳۱
- باب بیست و هشتم- عبدالله شلمغانی ۳۲
- باب بیست و نهم- در اجرای آرزوی بعضی و حرمان برخی دیگر ۳۲
- باب سی ام- در بارهٔ علاج طاعون ۳۳
- باب سی و یکم- جواب هفت سؤال از اینقرار ۳۴
- ۱- شواطی رین ۲- سرتنکیس ( باب ۱۴ مراجعه شود)
- ۳- اتصال نهر اردن ببحر اعظم ۴- جن ۵- صلات کبیره
- ۶- روح ۷- مطالب نفوسی و عین الکمال ( باب ۲۴ مراجعه شود).
- باب سی و دوم- لوح مبارک در جواب سؤالات متعدّده از اینقرار: ۳۵
- ۱- انحراف بعضی از نفوس ( باب ۱۹ مراجعه شود )
- ۲- تبیین آیهٔ مبارکهٔ کلمات مکنونه که میفرماید " در لیل جمال هیکل ... " ( بفصل سوم قسمت اول مراجعه شود )
- ۳- مقصود از شانه و پر
- باب سی و سوم- در بارهٔ بیوفایان ۳۷
- باب سی و چهارم- لوح مبارک در جواب چهار سؤال از اینقرار: ۴۵
- ۱- منع از جمع آثار مبارکهٔ جمال قدم با آثار مرکز عهد الهی

### ص ۴

- ۲- شجرهٔ آدم ۳- شرارت شمر و معنی قدر ۴- تلاوت زیارتنامه
- باب سی و ششم- لوح مبارک در بارهٔ اینکه عدم ذکر در الواح مبارکه نفس جواز است . ۴۲
- باب سی و هفتم- در بارهٔ قضیهٔ عزیز و ذوالقرنین ۴۲
- باب سی و هشتم- در بارهٔ جن و ملائکه ۴۳

- باب سی و نهم- لوح مبارک در جواب ۵ سؤال از اینقرار:
- ۴۷ ۱- سؤال از رئیس ۲- تینا وزیتا ۳- ک ظ  
۴- ارض حمراء ۵- مقام فنا
- باب چهلّم- معنی انا عرضنا الامانة ...
- ۴۹ باب چهل و یکم- مقصود از ۲۴ پیرکه در کتاب یوحنا مذکور است.
- ۵۰ باب چهل و دوم- امام دوازدهم
- ۵۰ باب چهل و سوم- در باره دستور تبلیغ و دادن کتب بمبتدی.
- ۵۲ باب چهل و چهارم- ترجمه کتاب اقدس و جمع آوری خوارق عادات .
- ۵۳ باب چهل و پنجم- وظایف محافل روحانیه و شارعیّت بیت العدل و مسئله حقوق
- ۵۴ باب چهل و ششم- تعدّد زوجات
- ۵۵

صفحه

ص ۵

- باب چهل و هفتم- تبیین آیات کلمات مکنونه
- ۵۶ باب چهل و هشتم- لوح مبارک در باره مجعولات نقطه الکاف
- ۵۷ باب چهل و نهم- لوح مبارک در باره حرمت افیون و مسئله
- ۵۸ ثواب و عقاب و دلیل بر قدم ذاتی امکانی
- باب پنجاهم- لوح مبارک در باره جواب سؤالات :
- ۵۹ ۱- نیت نامشروع ۲- علم جفر
- باب پنجاه و یکم- ظهور حوادث ناگهانی
- ۶۰ باب پنجاه و دوم- مسئله اقتصادی
- ۶۱ باب پنجاه و سوم- تواریخ فلاسفه و اختلاف اسفار تورات
- ۶۴ باب پنجاه و چهارم- در باره اقوال زائرین
- ۶۸ باب پنجاه و پنجم- در باره جواب سؤال از آیه لوح حکماء
- ۶۸ باب پنجاه و ششم- جواب سؤالات :
- ۷۱ ۱- اصحاب کهف ۲- جن و انسان ۳- حرمت ازدواج موقت.
- باب پنجاه و هفتم- لوح مبارک در باره امتداد حیات سلف
- ۷۲ باب پنجاه و هشتم- در تفسیر آیه قرآن ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه ....
- ۷۳ باب پنجاه و نهم- در تفسیر سبع المثانی
- ۷۴ باب شصتم- لوح مبارک در جواب نه سؤال از اینقرار:
- ۷۵ ۱- آیه اصطفینا ۲- حقوق ۳- یوم خمسين الف سنه

ص ۶

- ۴- من یدعی امرأ ... ( بیاب ۶۷ مراجعه شود )
- ۵- انذارات ارض طا ۶- نبوت دانیال ۷- وحش مذکور در انجیل

۸- شعر سلطان حسین اخلاطی ۹- سریر الطاء

- ۷۸ باب شصت و یکم- نام نهادن اطفال
- ۷۹ باب شصت و دوم- لوح مکتب من یتظهره الله
- ۸۰ باب شصت و سوم- معنی حدیث العلم تمام المعلوم و عید رضوان.
- ۸۰ باب شصت و چهارم- مسئله حمل مریم مادر حضرت مسیح
- ۸۲ باب شصت و پنجم- محلّ توجّه در وقت نماز
- ۸۲ باب شصت و ششم- شیرینی و تلخی و مقام انسان
- ۸۳ باب شصت و هفتم- لوح مبارک در جواب پنج سؤال :
- ۱- مرقد ملاً علیجان ۲- مرقد سلیمانخان ۳- مرقد حضرت طاهره
- ۴- ۲۴ نفر دوره مبارک (باب ۴۱ همین فصل مراجعه شود)
- ۵- الف سنه (باب شصتم مراجعه شود)
- ۸۵ باب شصت و هشتم- روز مبعث حضرت اعلی و یوم شهادت آنحضرت جلّ سلطانه و یومین مولدین
- ۸۵ باب شصت و نهم- در جواب سائل از فقر و غنا
- ۸۷ باب هفتادم- لوح مبارک در جواب دو سؤال :
- ۱- کواکب آسمانی ۲- مکاشفات یوحنا و ۲۴ پیر (باب ۴۱ مراجعه شود)
- ۸۷ باب هفتاد و یکم- شدّ رحال برای زیارت قبور
- ۸۸ باب هفتاد و دوم- چهار روز نابر
- ۸۹ باب هفتاد و سوم- معنی آیه اول سفر تکوین و اقسام علم
- ۹۲ باب هفتاد و چهارم- اقسام ارواح و شرح هر یک
- ۹۴ باب هفتاد و پنجم- معنی آیه ملک لا یزالى را ....
- ۹۵ باب هفتاد و ششم- در معنی کوثر
- ۹۵ باب هفتاد و هفتم- انقطاع و اشتغال بکسب و کار
- ۹۶ باب هفتاد و هشتم- کتاب اقدس و صلوات
- ۹۸ باب هفتاد و نهم- شرح نگین اسم اعظم
- ۱۰۳ باب هشتادم- ثبوت زمان
- ۱۰۳ باب هشتاد و یکم- الواح مبارکه که بافتخار ملاً عبدالغنی اردکانی نازل شده و جواب سؤالات او در آن الواح مسطور و مثبت گردیده است.
- فهرس فصل دوم از قسمت اول پایان رسید
- اینک مطالب مندرجه در ابواب :

نیریز جناب میرزا آقا خان علیه بهاء الله الابهی :

هو الله

ای متوجه بملکوت ابهی ، از عدم مجال بجواب مختصر قناعت  
نما مقصود از عبارت حدیث حرف ملفوف نیست مقصود  
اینست که آنچه در قرون اولی از فضائل عالم انسانی بحیز  
ظهور پیوست و در عرصه شهود جلوه نموده از علوم و فنون و  
مخترعات و اکتشافات و مشروعات و اسرار کائنات و حقایق  
موجودات کلّ بمنزله دو حرفست اما آنچه بعد از ظهور  
قائم ظاهر خواهد شد از اسرار عالم و حقائق اشیاء و صنایع  
و بدایع و معلومات عالم انسانی و سرّ مکنون و رمز مصون بمنزله  
بیست و پنج حرف چنانچه ملاحظه مینمائی که بعد از  
ظهور قائم چه امور عظیمه حاصل شده است که جمیع آنچه  
در سابق معلومات عالم انسانی بود مقابلی با یکی از آن مینماید  
در مادیات ملاحظه کن که عنوان روحانیاتست مثلاً جمیع  
اختراعات عالم انسانی و اکتشافات مادی در قرون اولی  
مقابلی بیک قوه تلغرافی فتوغرافی فتوغرافی تلفون قوه کهربائی  
و مخابره بدون وسایط سیم نمیکند و قس علی ذلک و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس .

ص ۹

و در لوح میرزا تقی خان قمی نازل قوله الاحلی :  
"اما حدیث وارد که در ایام سابق دو حرف صادر ولی  
در ایام قائم جمیع حروف دیگر ظاهر گردد مقصود اینست که  
آنچه از آثار و علوم و احکام و قانون و بدایع و صنایع و کمالات  
عالم انسانی در ایام سابق ظاهر شده بمنزله دو حرف بوده  
ولی در این ظهور بدیع و بروز کنز منبع کمالات و فضائل عالم  
انسانی و علوم و فنون نامتناهی بدرجه ای رسد که بمثابه  
جمیع حروف دیگر باشد یعنی این دور بدیع از دورهای  
سابق اینقدر امتیاز و فرق دارد چنانچه ملاحظه مینمائید  
که هنوز قرن اول است در اینمدتّ قلیله چقدر اسرار  
کائنات از حیز غیب بعالم شهود آمده چه سرّهای مکنون  
و رمزهای مصون که در غیب امکان بوده ظاهر شده و چه  
اکتشافها از اسرار و حقائق اشیاء تحقّق یافته و چه صنایع  
و بدایع جلوه نموده دیگر ملاحظه نما که من بعد چه خواهد  
شد . باش تا صبح دولتش بدمد اینهمه از نتایج سحراست . انتهی

باب دوم- در جواب سؤال از حرکت آفتاب و زمین  
از قلم مبارک حضرت عبدالبهاء در لوح نورالله نازل  
قوله الاحلی:

"در خصوص حرکت آفتاب و زمین مرقوم نموده بودی جمیع

ص ۱۰

کاینات متحرکست ساکن در میان نه زیرا حرکت از لوازم  
وجود است و سکون از خصایص عدم یعنی وجودی نیست  
که حرکت نداشته باشد. در الواح الهیه این قضیه صریح  
است که جمیع اجسام مضمیئه و غیر مضمیئه حتی ذرات کائنات  
متحرک است یا بالاصاله یا بالتبع اما یک حرکت نسبی  
در میانست البتہ جسم صغیر متحرک حول جسم عظیم است  
حرکت لیل و نهار واضح و مشهود است که از ارض است  
برهانش لامع است و دلیلش واضح مثلاً جمیع این کره‌های  
نورانیہ در این فضای نامتناهی در بیست و چهار ساعت  
ما عدا القطبین در مدّت یک شبانه روز دوری زنند و طلوع و  
افولی دارند این خارج از دو قسم نیست یا جمیع را مرکز  
نقطه ارض است و کلّ این محیط عظیم را در مدّتی قلیله که  
عبارت از بیست و چهار ساعت است طی نمایند و یا آنکه  
کره ارض در اینمدّت قلیله دوری بر محور خویش زند  
این واضح است که شقّ اخیر صحیح است از برای این  
اجسام نورانیہ نامتناهیہ حرکت واحده حول ارض محال  
است و اما حرکت سنویّه که از آن فصول اربعه تحقّق یابد  
آن نیز بدلائل عقلیّه و نقلیّه مثبت است که شمس دائماً  
در نقطه احتراق مستقرّ است و ارض منتقل و الشّمس تجری  
لمستقرّ لها ذلک تقدیر العزیز العظیم یعنی شمس را حرکت

ص ۱۱

مانند آسیاب بر محور خویش است و بواسطه آلات و ادوات  
اکتشاف شده است که آفتاب را نیز مانند ماه کلفی و این  
کلف در مدّت بیست و پنج روز و چیزی نمایان میشود و غایب  
میگردد و این دلیل بر آنست که آفتاب بر محور خویش  
متحرکست نه حرکت سنویّه و نه حرکت لیل و نهار این  
مباحث ریاضیین است ولی ما باید از شمس حقیقت دم زنیم که

آن نیر آسمانی طائف بر حول خویش است نه طائف حول  
نفسی و مستشرق از انوار احدی بل متجلیه بنفسها  
لنفسها و لا تتجلی بقوه غیرها و الكلّ یطوفون فی حولها  
و یقتبسون من انوارها و یستمدون من حرارتها ... " انتهى  
باب سوم- در جواب سه سؤال

کواکب مفقوده و برق و ابون غافلین:

در لوح حسین نراقی نازل قوله الاحلی:

"از کواکب مفقوده سؤال نموده بودی کوی چون از ارض  
بعد ابعدا باید و مانند ذوی الاذنب از کره ارض ابتعاد  
نماید یعنی در دوره حرکت خویش از کره ارض دور شود  
بظاهر مفقود گردد و همچنین نجوم ذوات الاذنب یعنی  
اختران مدار که الی الآن ششصد و چیزی برصد آمده اند  
آنان جمیع چنین اند و بدیهی و مسلم شده است که چون

ص ۱۲

در حرکت خویش از ارض دور شوند پنهان گردند و چون نزدیک  
آیند پدیدار شوند و اما ماده برق قوه جاذبه و دافعه است  
که چون در روز ابر و باران بیکدیگر تصادم نمایند انفجار  
سریع کند و قوه برقیه نمایان گردد و چون ضیاء برق  
شدید است اطراف روشن و منور گردد.

و اما ابون غافلین چون از این عالم بعالم دیگر انتقال

کنند از الطاف محروم و از مشاهده محجوب و از فیض ابدی

ممنوع مانند کور نابینا و کر ناشنوا و مزکوم محروم و چون

زادگان جان و دل ایشان که مؤمن بالله و موقن بآیات الله

هستند استغفار کنند و شفاعت نمایند و بدرگاه الهی

جزع و فزع کنند و خیرات و مبرات نمایند شاید شفاعت

ایشان مقبول درگاه کبریا گردد ". انتهى

باب چهارم- در جواب سؤال از ترجمه حروفات عالین

در لوح بشیر الهی نازل قوله الاحلی:

"از ترجمه حروفات عالین سؤال نموده بودید اصل و ترجمه

هر دو از قلم اعلی صادر" انتهى

باب پنجم- در جواب سؤال از تجلی شمس حقیقت

در لوح ت مشهدی محمد علی نازل قوله الاحلی:

"...شمس حقیقت از برج اسد لامع شد و باشد حرارت

در اشرف نقطه ظاهر حال بحسب ظاهر اگر چه آثار باهره

ص ۱۳

آن طلوع الهی بتمامه در حیّز شهود مشهود نه اما در حقیقت وجود تحقّق یافته و بمقتضای استعداد این عباد ظاهر و عیان گردد "انتهی

باب ششم- در جواب سؤال از ایادی امر الله

در لوح آقا محمّد علی کاشانی نازل قوله الاحلی:

"از ایادی سؤال نموده بودید ایادی نفوسی هستند که

از قلم اعلی تعیینشان صادر و یا از قلم عبدالبهاء باین

خطاب مخاطب و باین عنوان مشرف گشتند هر یک بر میثاق

الهی ثابت این عنوان در حقّ او صادق" انتهى

و در سفرنامه جلد اول مسطور است :

"یکی از خدام در باره رؤسا و ایادی امر پرسید فرمودند

جمال مبارک ریشه اوهام را کند ایادی امر در اینظهور

باسم و لقب وارث نیستند بلکه نفوس مقدّسه ای هستند که

آثار تقدیس و روحانیتشان در قلوب نفوس ظاهر شود و

دلها بحسن اخلاق و نیّت و عدالت و انصافشان مجذوب

گردند نفوس خود شیفته اخلاق ممدوحه و صفات مرضیه

آنها شود وجوه خود متوجّه شیم و آثار باهره ایشان گردد

نه لقبی است که بهر که خواهند بدهند نه مسندی است

که هر که بخواهد وارث شود ایادی امر دستهای حقّند

پس هر که ناصر و خادم کلمه الله است او دست حقّ است

ص ۱۴

مراد این معنی است نه لفظ و عبارت هر کس فانی تراست

در امر الله مؤیدتر است و هر کس خاضع تر مقرب تر".

باب هفتم- در جواب سؤال از غدیر خم

در لوح آقا محمّد علی کاشانی نازل قوله الاحلی:

"از غدیر خم سؤال شده بود حکایت غدیر خم اینست که

در حجّة الوداع حضرت رسول در غدیر خم که منزلی از منازل

مابین مدینه و مکه است کمر بند حضرت امیر را گرفتند

و بلند فرمودند و گفتند ایّها النّاس من كنت مولاه فهذا

علی مولاه اللهمّ وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من

نصره و اخذل من خذله بعد حضرات حاضرین جمیع اذعان



و تمجید نمودند حتی عمر بَخ بَخ لک یا علی لقد اصبح  
مولای و مولی کلّ مؤمن و مؤمنه گفتم ولی بعد فراموش نمودند".  
انتهی

باب هشتم- در جواب سؤال از شرایط ثبوت

در لوح آقا سید اسدالله نازل قوله الاحلی:

"از شروط ثبوت و لوازمات توجه سؤال نموده بودید دلیل  
ثبوت تخلّق باخلاق اهل تقدیس از صدق و امانت و محبّت  
و دیانت و شعله و حرارت و سکون و انقطاع و نشر نفحات الله  
و اعلاء کلمه الله قولاً و عملاً این نشانه هر بی نشانی است و سنجیه هر ثابت بر پیمان" انتهی .

ص ۱۵

باب نهم- در جواب چند سؤال خوف موسی و رتبه خلق و انبیاء

در لوحی که عنوانش (ای بنده جمال ابھی، مسائلی که

سؤال نموده بودی) است نازل قوله الاحلی:

"حضرت موسی خوف از عدم ایمان فرعون داشت نه خوف

جان چنانچه در قرآن میفرماید انّی اخاف ان یفرتون

میفرماید من میترسم پیش از تبلیغ امر پیشی گیرند و تعرض

نمایند خوف از طغیان و عصیان داشت نه برای نفس خود

و اما مسئله خوف از حبال و عصاهای سحره خوف از این

داشت که مبدا تأثیر در نفوس نماید نه خوف از اذیت

بر نفس خود و این حبال و عصا شبهات قوم است حضرت

موسی از این خائف بودند که مبدا تأثیر در نفوس نماید

و اما امکان حصول مقام انبیا از برای جمیع خلق این ممکن نه

زیرا خلق بمراتب است مادون ادراک مافوق را نماید

و خلقکم اطواراً سنگ خارا یا قوت حمرا نگردد و خذف و صدف

لؤلؤ لالاء نشود حضرت قدّوس در ظلّ حضرت اعلی

بودند نه مستقل لکن حضرت عیسی و حضرت رسول ذات

مستقل مؤمنین اینظهور بمقام انبیاء بنی اسرائیل رسند

اما نه انبیای اولوالعزم زیرا آنان ظهور کلی بودند باری

مظاهر کلیّه الهیه که بالاستقلال اشراق فرمودند مقامی دیگر

ص ۱۶

دارند و شأنی دیگر هیچ نفس بمقام و رتبه آنان نرسد".  
انتهی

باب دهم- در جواب سؤال از نعیم و جحیم

در لوحی که عنوانش (ای بنده الهی دو نامه شما واصل)

است نازل قوله الاحلی:

"نعیم روح قرب جمال قدیمست و جحیم بُعد از آن نور  
مبین کمال و نقص است و علویّت و اسفلّیت و نورانیّت و  
ظلمانیّت هر چند روح مجرد است ولی تجرّدش از عالم  
جسمانی است اما من حیث هی هی دارنده مراتب و مقام  
عالی و دانی هر چند از رنگ امکان آزاد است و لکن بحسب  
عالم خود او را مراتب و مقامات و شئون نامتناهی و همچنین  
رجوعش الی الله رجوع جزء الی الكلّ مانند قطره و دریا نه  
بلکه این رجوع مانند رجوع طیور بگلشن عنایت ربّ غفور  
ملاحظه نمائید که ارواح در اوقات تعلّق باجسام در جمیع  
شئون از یکدیگر ممتازند بعضی در علو ادراک و کمالات  
و بعضی در ادنی درجه نقص و مذلات همچنین بعد از  
رجوع بعوالم الهیّه این فرق و امتیاز موجود " انتهى  
باب یازدهم- در باره کتاب بیان حضرت عبدالبهاء میفرمایند:  
"ای منادیان میثاق، در خصوص ترجمه و طبع کتاب بیان

ص ۱۷

احکامی در بیان موجود که بنصّ کتاب اقدس نسخ گردیده و  
بهائیان را تکلیف نصوص قاطعه کتاب اقدس است حال اگر  
کتاب بیان نشر شود و یا ترجمه گردد ملل اجنبیه حتی اهل  
ایران گمان نمایند که اساس دین بهائیان آن احکام  
مندرجه شدیده در کتاب بیان است و حال آنکه بنصّ قاطع  
کتاب اقدس آن احکام بیان منسوخ و مفسوخ است پس باید  
کتاب بیان را بعد از انتشار کتاب اقدس در جمیع جهات  
ارض و اقالیم عالم نشر داد تا خواننده بداند که آن احکام  
شدیده منسوخ و مفسوخ است و پیش از انتشار کتاب اقدس  
و ترجمه اش و شهرت احکامش نشر کتاب بیان جایز نه  
و علیکم التحیّة و الثناء ع " انتهى  
باب دوازدهم- مخابره قلبی

در صفحه ۲۶۷ سفرنامه جلد اول چنین مسطور است:

(در مخابره قلبی و مذاکره بدون زبان پرسیدند فرمودند)

"واضح است اگر حبیبی دست محبوب را بگیرد معلومست  
چه احساسات حاصل میشود روی با روی مخابره مینماید  
دل با دل مذاکره میکند چنانکه الآن این نور با چشم انسان

این آفتاب با زمین این ابر با خاک این نسیم با اشجار  
مخابره مینماید این در جمیع اشیاء جاریست ". انتهى

ص ۱۸

باب سیزدهم- لوح مبارک در باره کتاب اقدس  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح شریک حاجی امین میفرمایند قوله الاحلی :  
"ثابت بر پیماننا، ... از کتاب اقدس سؤال نموده بودی  
همین است که طبع شده چند حکم متمم دارد که با ثر قلم  
مبارک است لکن اوراق عبدالبهاء را ناقضین سرقت نمودند  
و آن ورقه نیز در بین آن اوراق است. چند روز پیش از  
صعود جمال مبارک روحی لاجبائّه الفداء عبدالبهاء را امر  
فرموده که اوراقی که در حجره مبارکست جمع نماید و در جانته  
بنهد بحسب امر مبارک اوراق جمع شد و در دو جانته  
گذاشته شد فرمودند این اوراق امانت تست این کلمه از  
فم اطهر صادر شد وصف ندارد که چه حالتی رخ داد بقسمی  
که بیان نتوان نمود جمیع اعضاء بلرزه افتاد و اشک مانند  
باران جاری شد در این خصوص اختصار بهتر زیرا سبب  
شدت تأثر شود باری آن دو جانته را در اطاق مبارک  
گذاشتم بردن نتوانستم تا آنکه صعود واقع شد جسد  
مطهر خواستیم که غسل دهیم میرزا محمد علی گفت شاید  
آب تأثیری در این کند شما این را بدهید ما محافظه  
مینمائیم تا غسل اتمام یابد و جسد مطهر بسبحات مرقد  
مجلل گردد من در چنان حالتی که ابداً هوش و فکر نبود

ص ۱۹

و خطور خیانت نفسی ممکن نه تسلیم کردم او تسلیم میرزا  
بدیع الله نمود که در صندوق خویش بگذارد و محافظه کند  
ولی آنان جمیع را ضبط نمودند با جمیع امانات و مهرها  
و خاتمهای مبارک و یک ورقه از دو جانته بمن ندادند  
والی الآن نزد ایشان است ..... " انتهى

باب چهاردهم- الواح مبارکه در باره سرتنکیس  
حضرت عبدالبهاء ارواحنا لرمسه الاطهر فداه میفرمایند قوله الاحلی :  
"قد ظهر سرّ التنکیس لرمز الرئیس این اشارت بعبارت  
حضرت شیخ احسائی است که در اخبار بظهور میفرماید

سرالتنکیس لرمز الرئیس این دو معنی دارد یکی سرنگونی  
یعنی انقلاب عظیم حاصل میشود اعلاکم ادناکم میشود  
و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است یعنی جمیع آثار  
و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل و تغییر و وقایع  
عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود مینماید طابق النعل بالنعل " انتهى  
و در لوح دیگر میفرمایند قوله الاحلی :

"سؤال از کلمات مبارکه قد ظهر سرالتنکیس نموده بودی از  
عبارات شیخ احمد مرحوم است و در تفصیل این رساله  
مرقوم شده و هنوز سواد نگردیده انشاء الله سواد میشود

ص ۲۰

و انتشار مییابد " انتهى

و در لوح دیگر میفرماید قوله العزیز :

"از سرالتنکیس لرمز الرئیس سؤال نموده بودید این عبارت  
از جمله عبارات شیخ مرحوم است که در جواب سؤال از قائم  
مرقوم فرموده اند جمیع فقرات در آن ورقه جوابیه شیخ  
مفصل شرح و تفصیل و تفسیر شده است و موجود است  
و مقصود این است که رؤسای شیخیه کل اقرار نمایند که این  
بیانات را نمیفهمند آنوقت آن شرح و تفسیر نشر شود یا  
آنکه شرحی رؤسای شیخیه مرقوم کنند در هر دو صورت جهلشان  
ثابت گردد حال شما باین رؤسا مثل پسر حاجی محمد  
کریمخان و غیره متصل و متتابع مراجعت نمائید که شرحی در  
این بیانات جناب شیخ مرقوم نمایند و یا آنکه اعتراف بر عدم  
فهم کنند چه که مشهور شد که از حاجی محمد کریم خان  
سؤال نموده بودند گفته بود که من نمی فهمم و هر کس بفهمد  
من خاضع میشوم ولی لساناً گفته بود باید خطاً بنویسد ع " انتهى  
باب پانزدهم- لوح مبارک در معنی الواح زبرجدی  
حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح میرزا محمد باقر هشیار  
شیرازی فرموده اند قوله الاحلی :

"سؤال از لوح زبرجدی و لوح محفوظ نموده بودی این

ص ۲۱

لوح زبرجدی کتاب عهد است و لوح محفوظ است که  
محفوظ بود و مکنون بود ظاهر و آشکار گردید و در بواطن

کتاب عهد لوح زبرجدی مندرج و مندمج است ...."

(۲۰ جمادی الاولی ۱۳۳۸ حیفاً) انتهى

در سفرنامه مبارک مسطور است:

"و از جمله مطالبی که احباب سؤال کردند معنی الواح

زبرجدی در کلمات مکنونه بوده فرمودند "مراد لوحی از

الواح مبارکست و کنایه از اینکه الواح الهیه را باید بر

سنگ های گرانها نقش نمود اما اصطلاحات شرق است که

بیضا را بمشیت و حمرا را بقضا و شهادت و خضرا را

بمقام تقدیر و صفرا را باجرای امور تفسیر مینمایند" انتهى

باب شانزدهم- لوح مبارک در تفسیر آیه قرآنیة لواحة للبشر علیها تسعة عشر

در لوح میرزا هاشم صهر شیخ سلمان از قلم مبارک مرکز پیمان

جلّ ثنائی نازل شده قوله الاحلی:

"مدلول آیه مبارکه اینست که نار جحیم بشره را یعنی روی

را دگرگون مینماید تر و تازگی نمیگذارد سوخته و بد رنگ

مینماید یعنی نیران اعراض و انکار روی انسان را میسوزاند

و تعرف المجرمون بسیماهم میگردد لطافت و بشاشت و نصارت و

نور ایمان نمیگذارد چنانچه در آیه دیگر میفرماید

ص ۲۲

و وجوه علیها غبرة ترهقها قتره میفرماید در یوم قیامت بر

بعضی وجوه غبار مینشینند و موکلین این نار که نفوس مستحقّه

را در آتش اندازند در یوم قیامت کبری ۱۹ نفرند و آن ۱۹

نفر ملائکه عذابند و عدّه این نوزده ملائکه عذاب نظیر

عدّه ملائکه رحمتند و خازن جنّت رضوان که حروف حیّ اند". انتهى

باب هفدهم- لوح مبارک در معنی وحی و الهام

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائی در لوح میرزا حسین برادر

حضرت ورقای شهید میفرمایند قوله الاحلی:

"در خصوص وحی مرقوم نموده بودید ائمه اطهار مطالع الهام

بودند و مظاهر فیض حضرت رحمن وحی اختصاص بحضرت

رسول داشت لهذا کلام ائمه اطهار را کلام الهی نگوئیم بلکه بالهام رحمانی دانیم" انتهى

باب هیجدهم- در باره اجتماع بنی اسرائیل در بیت المقدس

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائی میفرمایند قوله الاحلی:

هو الابهی

در خصوص اجتماع سلاله اسرائیل در اورشلیم بموجب نصوص

انبیا سؤال نموده بودند اورشلیم و قدس الاقداس هیکل  
مکرم و اسم اعظم است زیرا آن مدینه الهیه و شهر بند یزدانست  
چه که جامع جمیع آلا و نعم و حائر کلّ غنا و ثروت حقیقیّه

ص ۲۳

و تحف و زینت معنویّه و مشتمل بر شئون و خصائص حیاتیّه  
و محلّ ظهور آثار غریبه ربّانیّه است و اجتماع اسرائیل در آن  
عبارت از آن و بشارت بر آن است که کلّ اسرائیل در ظلّ  
لواء الهی وارد و بر بحر قدم وارد میگردد چه که این  
اورشلیم الهی که قدس الاقداس در قطبش واقع مدینه  
ملکوتی و شهر آسمانی است شرق و غرب در زاویه ای از آن واقع  
ولی با وجود این بحسب ظاهر نیز اسرائیل در ارض مقدّس  
جمع خواهند گشت و ذلک وعد غیر مکذوب مقصود اینست که  
ذلتی را که اسرائیل در دو هزار و پانصد سال کشیدند حال  
بدل بعزّت سرمدیّه خواهد گشت و بظاهر ظاهر نیز عزیز  
خواهند شد بقسمی که محسود اعدا گردند و مغبوط اوّداً  
طوبی لهم ثمّ بشری و البهاء علیهم اجمعین ع ع"  
باب نوزدهم - در باره انحراف بعضی از نفوس  
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:

"سؤال فرموده بودید از نفوسی که وقتی از اهل ایمان  
بودند بعد منحرف شدند که حقیقت حالشان چگونه است  
این نفوس در بدایت مؤمن بودند ولی بسبب امتحان و افتتان  
منحرف گشتند انّ الحقّ یبدّل النور بالظلمة و یبدّل الظلمة  
بالنور و این احتجاب منبعث از اخلاق و اعمال است  
و الحقّ یبدّل السیئات بالحسنات و یبدّل الحسنات بالسیئات

ص ۲۴

مثلاً سراج روشن بوده ولی از اریاح امتحان و افتتان  
خاموش شده صحیح و سالم بوده ولی از باد خزان گرفتار  
علل مزمنه گردیده جسم تر و تازه بوده عظام رمیم گشته  
ذلک بما اکتسبت ایدیهم و الا حقّ مهربان است و ملکوت  
غفران و آنچه از پیش اکرام و خیری از آنان صادر عوضی  
بوده اساسی نداشته و لا عبرة فی الاعراض حبطت اعمالهم"  
باب بیستم - لوح مبارک در باره اینکه مرتکب معاصی را  
انتهی

مقتضای عدالت عذابست و جواب چند سؤال دیگر:  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح (آباده آقا میرزا  
بدیع الله آگاه خادم حدیقه الرحمن) میفرماید قوله الاحلی:  
"هو الله مرتكب معاصی را مقتضای عدل الهی عذاب  
و عقاب است بهر صورتی که باشد زیرا عقوبت مبنی بر اراده  
انسان است نه از برای شیر و اخلاق موروثی چه بسیار که  
پدر و مادر در احسن اخلاق و پسر در اسوء اخلاق یا  
بالعکس نوح و کنعان را بخاطر آر و عکرمه ابن ابی جهل  
را ملاحظه کن این کفایت است امر دیگر که در الواح مذکور  
ظهور صنعت مکتومه است لیلۃ القدس شبی است که در قشله  
لوحی صادر و همچنین لوحی که بجهت درویش صدقعلی  
نازل شده و جمیع احبّا را باتّحاد و اتّفاق دلالت فرمودند

ص ۲۵

و این لوح در ضمن کتابی طبع شده اما شهادت حضرت  
اعلی روحی له الفداء اگر در ایّام رضوان واقع عید گرفته  
نمیشود. استنباطهای منجمین یعنی استنباطهایی که  
تعلّق بوقایع خیر و شرّ دارد ابدأ حکمی ندارد کذب  
المنجمون بر ربّ الکعبه ولی استنباطهای فنّی که تعلّق  
بحرکات نجوم دارد مثل خسوف و کسوف و امثالها این پایه  
و مایه دارد و اما استنباط از نجوم از ظهور مظاهر مقدّسه  
خارق العاده است دخلی بفنّ نجوم حالی ندارد ... "انتهی  
(۱۳ ذیقعدہ حیفا ۱۳۳۹) ع

باب بیست و یکم - بیان مبارک در باره تأثیر خواب

در سفرنامه مبارک جلد اول مسطور است:

"یکی از دوستان در مجمع از تأثیرات خواب سؤال نمود که  
مکرّر واقع شده دو نفر در دو محلّ دور از یکدیگر در آن واحد  
یکدیگر را صدا میکنند و لحن یکدیگر را میشنوند و میشناسند  
فرمودند "معلومست ما بین روح انسان و حقایق موجودات  
ارتباطی عظیم است چنانچه گاهی آنچه در خواب می بینند  
در بیداری واقع میشود بلکه در بیداری وقتی که قلب فارغست  
اموری بخاطر میگذرد که بعد صورت خارجی پیدا میکند  
پس بین ذهن انسان و آن صورت خارجی ارتباط روحانی است

و روح دارای قوه کاشفه است چون این قوه معلوم شد  
این مسائل آسان میشود با وجود این مزه اینجاست که  
مادیون در حالتی که انکار قوه روحانیه میکنند خود مشغول  
کشف طبقات ارضند و غرق قوه روحانیه و مدعی آگاهی از اوضاع آتیه " انتهى  
باب بیست و دوم- لوح مبارک در باره عکس سلیمانخان  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرماید قوله الاحلی:  
"اما عکس جناب سلیمانخان این عکس تصوّریست نه  
تحقیقی زیرا حضرت سلیمانخان شمایل جمیل و قامت  
برازنده‌ای داشت و وقتی که او را شمع آجین کردند با سر  
نیزه دو طرف سینه را یعنی میان جلد و استخوان سوراخ  
کردند و دو شمع زدند و همچنین در دو کتف دو شمع  
زدند این حقیقت واقع است لهد این عکس عکس سلیمان  
خان نیست تصوّریست و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس"  
باب بیست و سوم- در عظمت حضرت ولی امرالله  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرماید قوله الاحلی:  
"اما عن السؤال الذی سألتموه فاعلموا بانّ هذا سرّ مکنون  
و أنّه کالجوهرة المخفیة فی صدفها و اما عن ظهوره فانه  
مقدّر من قبل و سوف یأتی الوقت الذی فیہ یظهر نوره

و تتجلّى آثاره و تنکشف اسراره" انتهى  
باب بیست و چهارم- لوح مبارک در باره چشم زخم  
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:  
"و اما در خصوص چشم زخمی یعنی اصابة العين که در عربی  
عین الکمال گویند مرقوم نموده بودید که چشم شور را آیا اثری  
هست؟ در چشم چنین اثری نیست ولی در تأثیر و تأثر  
نفوس حکمتی بالغه موجود این من حیث العموم اما  
نفوس ثابتة راسخه مصون از این حادثه و اگر چنانچه  
نفسی را وهم و تأثیری حاصل شد نود و پنج مرتبه یا الله المستغاث بر زبان راند" انتهى  
(باب سی و یکم همین فصل نیز مراجعه شود)  
باب بیست و پنجم- لوح مبارک در جواب سؤالات تسعه  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرماید قوله الاحلی:



کرمان جناب شهریار اسفندیار پارسی. نامه‌ای که  
بتاریخ شهر شعبان ۱۳۳۸ مرقوم نموده بودید رسید  
سؤالاتی چند فرموده بودید که شرح و تفسیر می‌خواهد  
این بنده درگاه فرصت و مهلتی ندارد که بتحریر جواب  
پردازد این مختصر که مرقوم میشود از کثرت محبت و  
مهربانی است باید شکرانه‌ی خدای یگانه نمائید که جواب

ص ۲۸

نامه نگاشته میشود ولی در غایت اختصار اما جواب مفصل  
در زمانی که مشرف میشود شفاها بیان خواهد شد.  
سؤال اول- سمنند ارجمند شاه گشتاسب کنایه از مقام  
سیر و حرکت آن بزرگوار بود آن سوار بر آن اسب در میدان  
مکاشفه و شهود جولان میداد و فرورفتن چهار پای اسب  
بشکم اشاره بانست که آن سمنند از سیر باز مانده بود بعد  
حضرت زردشت ترتیل آیاتی نمود که چهار دست و پای اسب  
از شکم بیرون آمد یعنی آن سمنند سعادت‌مند به سیر  
و حرکت آمد اما چهار خواهش حضرت گشتاسب از آنحضرت  
بزرگوار این واضح و آشکار است که سیر در ملاء اعلی بود  
خواب عبارت از آنست که منسلخ از عالم جسمانی باشد  
پر معنوی بگشاد و در عوالم روحانی سیر و سیاحت فرمود  
و موهبت ثانی را بجاماسب عطا کرد پرده گذشته و آینده  
بدید و بدیده کاشف حقائق اسرار گذشته و آینده کشف  
کرد. اما زندگی جاوید این نصیب حضرت شاه خسرو شد  
یعنی حضرت شاه کیخسرو همچنانکه جانش زندگانی جاوید  
یافت نامش نیز حیات ابدیه یافت اینست که آوازه و وصیت  
او جهانگیر گشت و الی الابد باقی و برقرار است.  
اما مسئله چاه نظیر مسئله چاه سر من رای است اوهام است  
آن بزرگوار بچاه فرو نرفت ولی باوج ماه رسید اما

ص ۲۹

روئین تنی اسفندیار اشاره از مقام بلند است که تیر  
دشمنان و تیغ بدخواهان در آن مقام تأثیر ندارد این  
مقام باسفندیار عنایت شد و ایام خمسه آزادی ارواح آن نیز  
از حواس خمسه است که جانها از حواس خمسه ظاهر آزاد

گردند و بسرّ مکنون و رمز مصون پی برند یعنی رازی که باین  
حواسّ خمسه ادراک نشود بل بمکاشفه روحانی و دیده عقل ادراک گردد.  
و اما صعود روح انسان بجهان پرفتح البتّه کشف عالم  
جسمانی را مینماید زیرا هر رتبه عالی کشف رتبه سافل نماید  
لکن رتبه سافل کشف رتبه علیا نکند مثلاً انسان از عالم  
خاک بعالم انسانی آمده و عالم انسانی کاشف جهان خاکست  
و هم واقف بعالم نبات و همچنین مطلع بعالم حیوان جمیع  
را کشف مینماید ولی عالم خاک از عالم پاک انسان خبری  
ندارد و خیرات و مبرّات که بجهت ارواح گردد البتّه تأثیر دارد .  
اما شفاعت حضرت رسول مخصوص بامت رسول بود  
اما سفره پریان و خوان اجنه که مصطلح اقوام مختلفه  
است این اوهام محض است و اما طلب حاجت در اماکن مقدّسه:  
چون آن اماکن منتسب بخدا است لهذا اشرف

ص ۳۰

بقاعست البتّه طلب حاجات در اشرف بقاع مانند سایر جهات  
منتسب و اما این جنگ خونریز عالم امیدم چنانست که  
در این عصر اول و ثانی بهاء الله منسوخ گردد اگر چنانچه  
اسباب مهیا و بروج و ریحان سفر ممکن اذن حضور دارید  
از خدا خواهم که اسباب راحت از برای شما میسر گردد  
و بامه الله فیروزه و دو عزیز فریدن و همایون از قبل من  
تحیّت ابدع ابهی ابلاغ دارید عبدالبهاء عباس ۴ ذی الحجّه ۱۳۳۸ حیفا. انتهی  
باب بیست و ششم- در معنی عالم ذر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله الاحلی:  
طهران بواسطه امة الله المنجذبه فائزه امة الله هاجر علیها بهاء الله الابهی.  
هو الله

یا امة الله نامه شما رسید مضمون معلوم گردید جواب  
مختصر مرقوم میشود عالم ذر که گفته میشود حقایق و  
تعینات و تشخصات و استعداد و قابلیتات انسان در مرآت  
علم الهی است چون قابلیتات و استعدادات مختلف است  
هریک اقتضائی دارد آن اقتضا عبارت از قبول و استعدادست. انتهی

ص ۳۱

باب بیست و هفتم- بیان مبارک در باره خوردن گوشت  
سؤال از خوردن گوشت نمودند فرمودند: " خدا

بر حسب ایجاد برای هر ذی روحی رزقی معین کرده  
طیور را منقار داده تا دانه را غذای خود نمایند و حیوانات  
مثل گاو و گوسفند را دندان مانند داس خلق کرده تا  
علف خوار باشند اما حیوانات درنده را چنگال و انیاب  
داده که شکار نمایند زیرا نمیتوانند علف خوار باشند. گوشت  
غذای آنهاست و لکن خوراک انسان گوشت نیست چه که  
در ایجاد آلات گوشت خوری باو داده نشده خدا او را  
احسن صور داده و مبارک خلق فرموده نه درنده  
و خونخوار" انتهی ( سفرنامه جلد اول ص ۲۷۲ )

و نیز حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح نیویورک ادوین فر میفرماید :  
"انسان محتاج و مجبور بر خوردن گوشت نیست اگر ابداً  
گوشت نخورد باز در نهایت خوشی و قوت زندگانی نماید مثل  
آنکه طایفه برهمنها هند ابداً گوشت نخورند با وجود این  
در قوت و قدرت و بنیه و قوای حسیه و مشاعر عقلیه از طوایف  
دیگر پست تر نیستند و فی الحقیقه ذبح حیوانات و خوردن  
گوشت قدری مخالف رحمت و شفقت است اگر کسی بتواند که  
بحبوبات و فواکه و اثمار و روغن ها و مغزها مانند پسته و

ص ۳۲

بادام قناعت کند البتّه بهتر و خوشتر است و علیک البهائ الابهی ع ع".  
باب بیست و هشتم - لوح مبارک در باره عبد الله شلمغانی  
حضرت عبدالبهاء در لوح ملازاده تبریزی میفرماید قوله الاحلی :

هو الابهی

ایّها الناظم الناثر، لله درک من اقتباس ادقّ المعانی  
و تنظیمه اشعاراً کالدرر الغوالی و نثراً کعقود اللّالی  
مرحی مرحی بک ایّها المبلّغ الروحانی بما ایدک النفس الرحمانی  
انّ عبد الله الشلمغانی قد نطق بابدع المعانی و صریح الخبر  
بظهور النیر الساطع من الافق الایرانی و لکن الظالمین  
و الهزلة و الرذلة الخذلة هدرؤا دمه و نسبوا الیه البهتان  
العظیم و قتلوه بظلم عظیم و لکن الله برئه من البهتان  
و قدر له الروح و الريحان و الآن هو فی نعیم مقیم و مقام کریم  
زاد الله درجته فی عالم البقاء و انعم علیه بالنعیم و الآلاء و  
علیک البهائ الابهی ۲۰ شعبان ۱۳۳۹ عکّا بهجی عبدالبهاء عباس  
باب بیست و نهم - بیان مبارک در بیان اینکه چرا آمال بعضی مجری نمیشود .

ص ۳۳

یکی از حصار سؤال نمود که چرا آمال بعضی در عالم  
مجری میشود و بعضی نمیشود ؟ خلاصه بیان مبارک  
در جواب این بود که "آنچه با تقدیرات موافقت نماید تحقق  
مییابد و علاوه نیت خیر و حسن تدبیر جاذب تأیید است  
اما آمال انسان پایانی ندارد انسان بهر درجه ای برسد  
ما فوق دارد لذا همیشه باید در حسرت و زحمت باشد  
و هرگز راحت نیابد مگر بسعی و توکل که با وجود کوشش در امور  
قلب انسان فارغ و مسرور گردد نه از حصول شأن و ثروتی  
مغرور شود و نه از فقدان آن محزون و این مقام بقوه ایمان حاصل شود" انتهى  
باب سی ام- در علاج طاعون حضرت عبدالبهاء در لوح  
جمشید خداداد میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

".... از علاج طاعون استفسار فرموده بودید جمهور

اطباء بر آنند که این درد را درمانی نه و این نیش را نوشی  
نیست ولی در ایام طاعون گرفتن خون بافراط و شرب مبرّدات  
و نوشیدن آب زرشک نیز بافراط بسیار مفید است علی الخصوص  
پیش از ابتلای باین درد در اوقات وقوع طاعون در مدینه  
وقری اگر چنانچه نفسی مداومت در آن وقت نماید محافظت

ص ۳۴

گردد و علیک البهاء الابهی ع ع "

باب سی و یکم- لوح مبارک در جواب هشت سؤال قوله الاحلی:  
(لوح معاون التجار نراقی )

هو الله

".... جواب سؤال اول شواطی نهر الرین بخون رنگین شد  
و من بعد نیز خواهد گشت ثانی قد ظهر سر التنکیس لرمز  
الرئیس این اشارت بعبارت حضرت شیخ احسائی است که  
در اخبار بظهور میفرماید سر التنکیس لرمز الرئیس این دو  
معنی دارد یکی سرنگونی یعنی انقلاب عظیم حاصل میشود  
اعلاکم ادناکم میشود و معنی ثانی مقصد تغییر شدید است  
یعنی جمیع آثار و احکام و وقایع از انقلاب و نسخ و تبدیل

و تغییر و وقایع عظیمه که در ظهور قبل گردید دوباره عود  
مینماید طابق النعل بالنعل ثالث اتصال نهر اردن ببحر  
اعظم بیانش واضح و مبرهن است از جمله اشاره بتشریف  
جمال مبارک بحر اعظم بشواطی نهر اردن است و آن نهر  
در این بلاد است یعنی حضرت مقصود ربّ الجنود در بقعه  
مبارکه ارض مقدّس وادی ایمن آید و بانوار تقدیس تجلی  
و جلوه فرماید رابع مراد از جنّ در آیه مبارکه فرقان  
نفوسی هستند که ایمان و انکارشان مستور و مخفی است  
جنّ موجودی است پنهان اینست که میفرماید بیرونکم من

ص ۳۵

حیث لا ترونهم یعنی آنان بایمان و ایقان شما واقف  
و مطلعند ولی ایمان و ایقان آنان در نزد شما پنهان  
الجنّ من استجنّ فیه نور الایمان او نار الطغیان.  
خامس ادای صلوة کبیر روزی یکمرتبه کافی و هر نفسی که این  
صلوة بگزارد از ادای صلوة وسطی و صغری معاف است.  
سادس روح در هیكل انسان مانند اشراق آفتاب در مرآت  
است. سابع مطالب نفوسی آن فکر خصوصی است.  
ثامن عین الکمال که چشم بد است این تصوّر اشخاص است  
و تأثر قلوب و چون شدّت تأثر در قلوب حاصل شود ضرر  
یاحتمل واقع گردد و آیه و یزلقونک بابصارهم کنایه از حدّت  
و شدّت نظر از روی غضب است و علیک البهائم الابهی ع ع"  
باب سی و دوم- در جواب چند سؤال

حضرت عبدالبهائم میفرمایند قوله الاحلی :

"نفوسی که تصدیق نموده اند و بهدایت پرداخته اند و  
حال بکلی بپیشانی فکر مبتلا شده اند سبب این است که  
این اشخاص با نفوس غافله معاشر گشته اند و مخالفت  
نصّ صریح الهی نموده با اشرار الفت گرفتند و مؤانست  
جستند این است که میفرماید: " مجالست اشرار نور جان  
را بنار حسبان تبدیل نماید" زیرا ممکن نیست که شخص

ص ۳۶

سالمی با شخص مسلولی و یا مجذومی الفت نماید و علّت  
سرایت نکند امروز جمعی بیخردان که مانند حیوان اسیر

عالم طبیعتند و از جهان الهی خبر ندارند با هر نفسی  
 الفت کنند القاء شبهات نمایند کم کم این سم مهلک در  
 نفوس مستمعینی تأثیر کند زیرا غافلین این ایام را میزان  
 ادراک حسّ است و میزان حسّ ناقص و در سفر اروپا در لندرا در  
 مدرسه عالیّه اکسفورد که اعظم دار الفنون عالم است  
 در مقابل صد و هفتاد و پنج فیلسوف ادله قاطعه اقامه شد  
 که میزان حسّ ناقص است و البته در جرائد خوانده‌اید  
 و اما عبارت کلمه مبارکه در اسرار مکنونه که باین مضمون میفرماید  
 "هیکل بقا از عقبه زمردی وفا بسدره منتهی رجوع نمود و  
 گریست و کرویّان از ناله او گریستند چون استفسار شد  
 هیکل بقا فرمود در عقبه وفا منتظر ماندم و راتحه وفا نیافتم  
 چون رجوع نمودم حمامات قدسی چند را دیدم در دست  
 کلاب ارض مبتلا و حوریّه الهی سؤال از اسامی آنها نمود  
 جمیع مذکور شدند مگر اسمی از اسماء چون حرف اول اسم  
 از لسان جاری شد اهل غرفات بیرون دویدند و چون حرف  
 ثانی شنیدند بر تراب ریختند و از مکنن غیب ندا بلند شد  
 که زیاده بر این جائز نه " این مضمون آن کلمات مکنونه است  
 نه عین عبارت باری ملاحظه نمائید آن اسمی که در آن زمان

ص ۳۷

بتمامه ذکر نشد چه بود ملاحظه مینمائید که بیوفایان  
 چه کردند و چه جفائی روا داشتند اذیتی نبود که نکردند  
 و صدمه‌ای نماند که نزدند و بسیف جفا هر دم جسد مظلوم را  
 قطعه قطعه نمودند و این در نزد عبد واضح و مشهود  
 است عجبترا از این آنکه با وجود این ظلم و ستم و شدت جفا  
 اظهار مظلومیت نیز میفرمایند فاعتبروا یا اولی الالباب  
 و اما پرو شانه که در کلمه مبارکه مکنونه مذکور آن میثاق  
 الهی است این عهد و میثاق از برای آن گرفته شده که وفا  
 بعبدالبهاء نمایند نه اینکه گلوی مبارک یعنی امر مبارک را  
 بخراشند ولی بکلی چشم از انصاف بسته بنهایت جفا و اعتساف پرداختند."  
 باب سی و سوم- در جواب سؤال سائل از بیوفایان  
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه مورخ یازدهم جولای رسید و دو تلغراف

از شما رسید یکی سؤال از مستراسپراک و یکی بالاشتراک با امة الله روزه طلب توفیق نموده بودید از عبرت یحیائیا و سائرین مضطرب نشوید این مسائل مثل کف دریا است میآید و میگردد اما یحیائیا مناسب ندارد که در مجلس شما حاضر شوند زیرا آنان را مقصدی جز القاء شبهات نه

ص ۳۸

بنوعی روش و سلوک نمائید که خود آنها حاضر نشوند اما شما مطمئن بتأییدات الهیه باشید احبای الهی چون پای ثابت و استقامت بنمایند توفیقات صمدانیه شامل حال گردد روزی خواهد آمد که ذکری از اینها نخواهد ماند محزون مباشید مغموم نگردید بکمال قوت قیام نمائید زیرا این نفوس مانند ثعالبند و بندگان جمال مبارک اسد غالب و عنقریب این ظاهر و آشکار گردد جمیع احبای را از قبل من تحیت ابدع ابهی برسان شخصی بر من اعتراض نموده که تمدن الملک چرا طرد شد و حال آنکه باید جمیع طوائف عالم را دوست داشت و لکن اینقدر ملاحظه نموده که نفس مبارک حضرت بهاء الله نفوسی را طرد نمودند و در کلمات مبارک نهایت تحذیر از معاشرت منافقین میفرمایند بلی با جمیع طوائف عالم باید نهایت دوستی داشت ولی با منافقین معاشرت و الفت ممکن نیست زیرا مضرت بر امر واقع شود منافقین در امر رخنه نمایند و بکلی اساس امر الهی را از ریشه بر اندازند الفت با منافقین مانند آنست که انسان ماری را در قمیص خود پیوراند یا عقرب را در آستین خود منزل دهد جمیع حواریین مسیح از یهودای اسخریوطی اجتناب نمودند و همچنین در مکاتیب بولس مطالعه نمائید که چقدر منع از معاشرت با منافقین کرده است و همچنین بعد

ص ۳۹

از حضرت موسی علیه السلام ملاحظه نمائید که منافقین اسرائیل گوساله پرستیدند حال اگر چنین واقعه واقع شود آیا باید با آنان بنهایت محبت آمیزش کرد و متابعت نمود این چه فکر باطل است یک یاربعام منافق در زمان رحبعام چه فسادی در میان بنی اسرائیل انداخت چقدر سبب

فساد شد چقدر سبب ریختن خونها گشت اکثر اسباط  
بنی اسرائیل را نهایت بعبادت بعل مبتلا کرد آیا باید  
چنین انسانی را نهایت آمیزش و محبت و الفت نمود؟ یا  
آنکه باید نفوس را از چنین اشخاص محفوظ نمود ولی  
بجمیع ملل عالم باید در نهایت محبت و مهربانی باشیم  
یعنی نفوسی که نمیدانند نه منافقین زیرا منافق سبب شود  
فساد عظیمی در میان آید ما با کسی نزاعی نداریم نهایتش  
این است که تمدن الملک بین اصحاب فتنه انداخت  
بدرجه ای که نزدیک بود بکلی بنیان الهی برافتد بکرات  
توبه کرد بعد از توبه باز فساد کرد نهایت تلغرافی در حق  
او مرقوم گشت که تمدن الملک توحش است معاشرت با او  
جائز نیست و اگر چنین نمیشد بنیان الهی بکلی در طهران  
منهدم میگشت این عبد را مقصدی جز خیر عموم عالم انسانی نه  
اما اگر ماری مثل تمدن الملک هجوم کند مجبور بر آنم که  
احبا را بیدار کنم و اگر نکنم عند الله و عند الخلق مسئولم

ص ۴۰

اما اگر نفسی ضرری بشخص من وارد آرد نه امر الله ولو عضوی  
از اعضاء مرا قطع نماید فوراً عفو نمایم و بنهایت مهربانی  
با او پردازم در این موقع دشمن را دوست شمرم اما اگر نفسی  
ضرر با امر الله رساند او را دوست نشمرم و اگر وهنی بر امر الله  
وارد آرد البته تمکین ننمایم و علیکم البهاء الابهی عبد البهاء عباس  
باب سی و چهارم- در جواب سؤالات اربعه  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح لاهیجان جناب میرزا  
مهدی سلیل حضرت خلیل جلیل رفیق حاجی امین علیه بهاء الله میفرمایند:  
هو الله

ای بنده ربّ الجنود، .... نوشتجات این عبد را با الواح  
مقدسه مبارکه در یک کتاب جمع نمودن جائز نه الواح رحمانیه  
با هیچ آثاری جمعش جائز نه شجره حضرت آدم مقام بلوغ  
عالم است حضرت آدم خواستند که بلوغ عالم در آن عهد  
جلوه نماید سبب تأخر شد چنانکه پدر مهربان خواهد که  
طفل شیرخوار از الطف غذاهای گوارا تناول نماید لکن  
معدّه شیرخوار هضم نتواند و نتیجه بر عکس بخشد و از غذای  
اصلی باز ماند. شرارت شمر و درندگی و خونخوارگی یزید



از تهوّر خود ایشان قضا را نباید متّهم نمود قدر استعداد و

ص ۴۱

و لیاقت و اندازه خود اشیاست زیرا معنی قدر اندازه است  
و قضای الهی که عبارت از حکم ربّانی در حقیقت اشیاست بقدر و اندازه اشیا ظاهر میشود.  
در بقعه مبارکه تلاوت زیارت مخصوصه مقدّم بر سایر مناجاتست  
ولی مناجات نیز جائز انتهی .  
باب سی و پنجم - در باره قضیه ابو البشر حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح میرزا اسحق ولد  
قنبحاس همدانی میفرمایند:

"قضیه ابو البشر حضرت آدم که در کتب مقدّسه مذکور  
تأویل دارد و تفسیر خواهد مقصد از ایجاد خلقت روحانی  
است و وجود رحمانی و الا اگر اندک ملاحظه شود اطفال  
نیز ادراک کنند که این کون نامتناهی جهان هستی این  
وجود بی پایان این دستگاه عظیم این کارخانه قدرت قدیم  
شش هزار ساله نیست بسیار بیش از این است چنانچه  
بدلائل و براهین قاطعه عقلیه و اکتشافیه بر اهل معارف و  
علوم در این عصر نورانی معلوم گردید آیات اکتشاف  
یافته که ثابت و محقق است که ده هزار سال پیش بوده از  
علم طبقات ارض این سرّ مکتوم مفهوم میگردد که عمر عالم بیش از تصوّر بشر است" انتهی .

ص ۴۲

باب سی و ششم - در باره اینکه عدم ذکر در الواح مبارک نفس جواز است:

از کلک اطهر مرکز پیمان در لوح فائزه نازل قوله الاحلی:

".....سؤالی که نموده بودید عدم ذکر در الواح الهی

نفس جواز است زیرا منهی از نصوص استنباط میشود"

باب سی و هفتم - در تحقیق داستان عزیز و ذو القرنین.

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح جناب نوش آبادی فرموده اند:

".... مسئله عزیز علیه السلام حقیقتش اینست که مقصود ملت

حضرت موسی بود که بهجوم بخت النصر اسیر و ذلیل شده

بودند و از ارض مقدّس هفتاد هزار نفر بابل اسیر برده بودند

این ملت صد سال مرده و مضمحل شده بود حضرت عزیز از

این واقعه محزون و مکدر لهذا بشارت باو رسید که این

ملت دوباره جان گیرد چنانکه واقع شد و اما حضرت خضر

حقیقت موسی بود نه شخص دیگر بحکم حقیقت احکامی صادر

میشد که عقول بشریت از ادراک آن عاجز بود زیرا خارق العاده بود مقصود از این قضیه اینست که مظاهر مقدسه الهیه یفعل ما یشاء و یحکم ما یریدند آنچه بفرمایند باید اطاعت نمود و ابداً شک و شبهه بخاطر نیاورد که این حکم بظاهر موافق عدل و انصاف هست یا نیست این ذهول فکری

ص ۴۳

منتهی بعصیان و طغیان گردد اینست حقیقت مسئله که باین عنوان بیان شده .  
و اما آیات در خصوص ذوالقرنین از آیات متشابهات است تاویل دارد معترضین این حکایت را دام تزویر نمودند و سؤال کردند که شاید جواب مخالف آراء آنان صادر شود و این سبب تزلزل اهل ایمان گردد لهذا قضیه ذوالقرنین بحسب ظاهر موافق آراء سایرین نازل شد تا اعتراض نتوانند ولی در هر کلمه رمزی مقصد از ذوالقرنین حضرت امیر بود که بقلب سیر و سیاحت در جمیع آفاق نمود و تحرّی مظهر کلی کرد ملاحظه فرمود که شمس حقیقت در قالب ترابی و مائی پنهانست " انتهی باب سی و هشتم - در بیان معنی ملائکه و جنّ حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوحی میفرمایند :

"اما ما سئلت یا ایها المتوجّه الی ساحة البقاء والمقتبس من قبسات شجرة طور السیناء من الملائكة والمراد بهذا الاسم فی الآیات الالهیه فاعلم بانّ له معان شتی و فی مقام الخلق یطلق علی الذین قدّست اذیالهم عن الشهوات و یتبعون ربّ السموات فی کلّ الصفات و هذا الاسم یطلق علی باطنهم و یحکی عن سرّهم و حقیقتهم و اولئک الذین یدکرهم الله فی آیاته و یسمیهم باسماء شتی و انّی اذکر لک

ص ۴۴

من اسمائهم و افسره لک لکی تعرف المقصود معانی کلمات حضرة المعبود منها حملة العرش فاعلم بانّ المراد من العرش هو قلب الانسان كما تعرّد عندلیب البقاء و ورقاء العماء قلب المؤمن عرش الرحمن و نطق لسان العظمة فی الکلمات المکنونه فوادک منزلی قدّسه لنزولی و روحک منظری طهره لظهوری لانه یقبل تجلّی الجمال و یستقرّ علیه سلطان محبّة مالک المبدأ و المال و فی مقام الحقّ یطلق

على انبياء الله ورسله كما قال تبارك وتعالى فى القرآن الكريم  
الحمد لله فاطر السموات والارض جاعل الملائكة اولى  
اجنحة مثنى وثلاث ورباع وقد اراد رب العزة من الاجنحة  
فيهذه الآية شؤون الآيات واقسام البيئات التى بعثهم  
بها وجعلها سبب وصول العباد الى معدن الرشاد  
وهداية الخلق الى جنة الحب والوداد لانها هى السبب  
الاعظم لترقى العالم والجنح الاقوم لطيران القلوب الصافية  
الى جنة الاحدية ومقام قدس الواحدية لذا سميت بالاجنحة  
فى الكتب الالهية فوالله يا ايها المتوجه لو يسمع احد من  
آيات ربه يسمع الفؤاد ويدرك لذة المعانى التى سترت  
فيها ليرتقى الى منتهى مقامات السداد ويتصاعد من العوالم  
الترابية الى العوالم الحقيقية وفى مقام يطلق هذا الاسم  
على مشية الله النافذة و ارادته المحيطة الكاملة لانها هى علة

ص ٤٥

خلق العالم وسبب تكمص قميص الوجود هيكل العدم  
وان هذا الاسم يطلق على جميع الصفات الالهية واتى لو اريد  
ان افصل فيهد المقام ليطول الكلام ومن يريد ان يطلع  
ويعرف بالتفصيل فليقرء آيات الله العزيز الجميل ويتفكر  
فى المقامات التى نزلت هذا الاسم اذا يعرف المراد ويقنع  
عما ذكر فى كتب العباد وفي مقام يطلق هذا الاسم على احكام  
نزلت من سماء مشية الرحمن وجعلها الله السبب الاعظم  
لحفظ العالم وقدر بها الموت والحياة وانها هى فى مقام  
اخذ الروح عن المشركين تسمى عزرائيل وفي مقام حفظ  
عباد الله عن الآفات تسمى ملائكة حافظات وفي كل مقام تسمى  
فى الآيات الالهية باسم مخصوص ولا يقدر العاقل ان يشك  
ويضطرب من اختلافات الاسماء التى نزلت فى كتب الانبياء  
ثم اعلم يا ايها المؤمن بالله بان الذى خلق الوجود  
من العدم وعلم الانسان ما لا يعلم يكون مختاراً فيما يشاء  
ومقتدراً على ما يريد من خلق جديد ولا ينكر العارف قدرته  
القادرة وقوته القوية القاهرة ويوقن كل بصير بانه لو يشاء  
ليخلق خلقاً لا تدركه حوادث الزمان ولا يحيط عليه حواس  
من فى الامكان واتى في هذا المقام اكتب لك ما نزل من  
جبروت الله العزيز الجميل فى جواب من سئل ربه الجليل

من جبرئيل قوله جلّت عظّمته وعلت قدرته ( واما ما سئلت

ص ٤٦

من جبرئيل اذاً جبرئيل قام لدى الوجه ويقول يا ايّها  
السائل فاعلم اذا تكلم لسان العظمة بكلمته العليا يا  
جبرئيل ترانى موجوداً على احسن الصور فى ظاهر الظاهر  
لا تعجب من ذلك ان ربك لهو المقتدر القدير).  
و اما ما سئلت من الجنّ فاعلم بانّ الله تعالى خلق الانسان  
من اربع عناصر النار والهواء والماء والتراب وظهر من النار  
الحرارة ومنها ظهرت الحركة ولما غلب فى الانسان طبيعة  
النار على ساير الطبيع يطلق عليه هذا الاسم وهو فى  
الحقيقة الاوليّة يطلق على المؤمنين بالله والموقنين بآياته  
والمجاهدين فى سبيله لانّهم خلقوا من نار الكلمة الربانيّة  
التي تكلم بها لسان العظمه قال وقوله الحقّ وخلق  
الجان من مارج من نار وكذلك وصفهم فى كتابه المبين  
بقوله المتين اشداء على الكفار لانّ فيمقام الجهاد مع اهل  
العناد تراهم كالبرق اللامع والرمح القامع تعالى من حركهم  
بتلك النار الموقدة ولما تنظر الى رحمهم ولطفهم واتباعهم  
امر الله وتقديسهم عمّا سواه تسميهم بالملائكة كما ذكرنا  
فى بدو الكلام وفيمقام يطلق على الذين يسبقون فى الايمان  
عمّا دونهم بما يرى منهم سرعة الحركة من النار الموقدة من  
الكلمة الالهية لانّ من قلوبهم ترتفع زفرات المحبّة والوداد  
فى بواطنهم تلتهب نيران مودّة مالك المبدأ والمعاد

ص ٤٧

اذاً فاعرف يا ايّها السائل بانّا فسّرنا لك التفسير الحقيقى  
فيهذا الاسم ولكن فاعلم بانّه يطلق على غير المؤمنين مجازاً  
بما يرى منهم من الكبر والاستكبار فى امر الله والمحاربة  
والمجاهدة مع انبياء الله ويدلّ على هذين التفسيرين ما  
نزل من جبروت مشيئة الله ربّ العالمين فى سورة الجنّ قوله  
تعالى قل اوحى الىّ انه استمع نفر من الجنّ فقالوا انا  
سمعنا قرآناً عجباً يهدى الى الرشد فآمنّا به ولن نشرك بربنا  
احداً الى قوله تعالى وانا منّا الصالحون ومنّا دون ذلك  
كنا طرائق قدداً فيا ايّها العبد المتوجّه الى الله قد نزل

فی آیات مالک المبدأ و المال کَلَّمَا یخطر بالبال فلا تحتاج  
بالجواب و السؤال ولكن احتیاج اهل الوداد هو من  
تشتت اللواح فی البلاد نسئل الله بان یوفق احبائه علی  
قراءة الآیاته و الواحه و یؤیدهم علی عرفانها و الاستغناء عما  
دونها و نسئله تعالی بان یقدر لک و لاحبائه خیر الدنیا  
و الآخرة و یسکنکم فی ظلال شجرة عنایتہ و الطافه و یشربکم  
من معین رحمته و افضاله انه علی کل شیء قدير لا اله الا هو  
الواحد الفرد العزیز الحکیم " انتهى  
باب سی و نهم - در جواب پنج سؤال  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح آقا میرزا فضل الله خان  
ابن بنان الملک میفرماید قوله الاحلی:

ص ۴۸

"سؤال از رئیس که در آیه مبارکه مذکور است نموده بودید  
این رئیس عالی پاشاست که سبب نقل از عراق بحدود  
ایفلاق و از آنجا بسجن عکا شد و مقصود از جبل تینا و زیتا  
دو جبل مقدس است که در قرآن به تین و زیتون نامیده شده  
و در ارض مقدسه واقع شده اند و اما ک و ظ حروف منقطعه  
که در بدایت لوحی از الواح مبارک صادر مقصد اسم کاظم  
است و ارض حمراء و کثیب احمر مقصد مقام قضا است  
زیرا در اصطلاح اهل الله بیضاء مقام مشیت است و خضراء  
مقام قدر است و حمرا مقام قضاست و صفراء مقام امضاء  
پس ارض حمراء مقام شهادت کبری است اینست که حضرت  
اعلی روحی له الفداء در احسن القصص خطاباً بجمال مبارک  
میفرماید یا سیدنا الاکبر قد فدیت بکلی لک و ما تمنیت  
الا القتل فی سیبک و اما مقام فنا در نزد صوفیه آنان را گمان  
چنان که حقیقت حادثه ممکن است تجرد از عالم حدوث  
نماید و باوصاف قدیم متصف گردد نظیر آتش و آهن که  
از صفت حدیدی تجرد حاصل نماید و صفت نار در او ظاهر و  
آشکار گردد و این مقام را گویند بریاضت و سلوک حاصل گردد  
و ظهور آنرا بتوهم تصور در خود مینمودند لهذا انا الحق  
میگفتند و حال آنکه حادث از صفت حدوث که لازمه ذاتی  
اوست تجرد نتواند چه که لزوم ذاتی او است و لزوم ذاتی

انفکاک از ذات شیء ننماید اما در الواح الهیه ذکر مقام  
 فنای از خود و بقای بالله هست مقصود از فنا در الواح  
 الهیه این است که انسان بکلی خود را فنای حق میکند  
 یعنی منقطع از هر چیز گردد و روح و قلب و جسم و راحت  
 و سرور و نعمت و عزت جمیع شئون شخصی خویش را فدای  
 حق نماید و از لذائد و هواجس عالم ناسوت درگذرد  
 و تجرد از شئون بشری خویش نماید و بنار محبت الله برافروزد  
 و لسان بذکر و ثنای حق بگشاید و باوصاف تقدیس و تنزیه  
 متجلی گردد و بتربیت خویش و هدایت نفوس پردازد یعنی  
 جمیع شئون متعلق بخود را فدا و فنا نماید چون باینمقام  
 رسد البته پرتو عنایت برافروزد و حجابات بیگانگی بسوزد  
 و اراده و مقصدی از برای او نماند و در تحت اراده الهی  
 متحرک گردد و بنفثات روح القدس زنده شود.

اما آتش و حدید هر دو از عالم عنصر است ممکن است  
 متّصف بصفات یکدیگر شوند ولی قدم و حدوث را اتّصال  
 و اتّحاد و مشابّهت ممتنع و محال است ... " انتهی  
 باب چهارم - در تفسیر آیه قرآنیّه

مرکز میثاق جلّ شأنه الاعظم در لوح جناب عبدالله مطلق فرموده اند:  
 طهران جناب آقا میرزا عبدالله طهرانی ابن مرحوم استاد

حسن کاشی ساز اصفهانی علیه بهاء الله الابهی  
 هو الله

اما آیه قرآن که در حقّ حامل امانت کبری ظلوم و جهول  
 میفرماید این ظلوم و جهول مبالغه ظالم و جاهل نیست  
 بلکه معنیش مظلوم و مجهول است یعنی حامل امانت  
 کبری مظلوم است زیرا خلق انکار و استکبار مینمایند  
 و مجهول القدر است قدر او را نمیدانند انتهی

باب چهل و یکم - در باره ۲۴ پیر کتاب یوحنا حواری  
 در لوح مرحوم ناطق نیستانی حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:  
 "از نفوس مبارکه اشخاص خمسّه سؤال نموده بودی یکی از  
 آنها حضرت متصاعد الی الله حاجی میرزا محمد تقی افغان  
 است." و در لوح احبای بادکوبه آقا موسی و آقا کیشی

فرموده اند قوله الاحلی "..... ولی در این ظهور اعظم  
دو برابر آناند در این دور بدیع هیجده حروف حی  
و ذات مقدّس حضرت اعلی که جمعاً نوزده نفر میگردد و همچنین  
پنج نفس مقدّس مبارک دیگر که حال ذکر ایشان حکمت اقتضا  
نماید بعداً ظاهر و آشکار شود" انتهى  
باب چهل و دوم- در باره امام دوازدهم  
در لوح حاجی صدر همدانی که عنوانش "ای صدر الصدور

ص ۵۱

رقّ منشور قرائت گشت " می باشد مرکز میثاق جلّ ثنائیه فرموده اند:  
"اما مسئله امام دوازدهم چون در نفس احادیث ائمه  
بحسب ظاهر مناقشه واقع در جائی محمّد بن الحسن علیه  
السلام را نفس قائم موعود شمردند و در جائی دیگر و حدیثی  
دیگر وفات محمّد بن الحسن علیه السلام و تولّد قائم منتظر  
را در آخر الزمان بیان میفرمایند پس بجهت توافق بین  
دو حدیث چاره از برای نفسی نه مگر آنکه تیقّن نماید که امام  
دوازدهم قائم موعود در حیّز ملکوت روحاً موجود بود و در یوم  
ظهور جسماً مشهود گشت باین تجسّم شخصی ثانی گشت  
وان من شیء الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم  
آنچه در حیّز ملک ظاهر گردد اول در حیّز ملکوت بوده و حکم  
وجود داشت این مسئله امام دوازدهم و قائم موعود  
در احادیث مسلسلّه بسیار متزلزل است اگر نفسی انصاف  
داشته باشد هیچیک از این روایات مختلفه متباینه متعارضه  
را اعتماد ننماید حضرات شیعیان هر یک از ائمه اطهار را  
در یومش قائم میدانستند و منتظر خروج او بودند بعد از  
حضرت امام حسن عسکری رؤسا ملاحظه کردند بنیاد امید  
شیعیان بکلی ویران خواهد شد و مایوس و مضمحل خواهند  
گشت خواستند بوسیله ای نگهداری کنند لهذا کنایه و استعاره

ص ۵۲

و مجاز و تأویل بکار برده و روایات مختلفه پدیدار شد  
و حقیقت حال اینست که شیعیان بعد از امام حسن عسکری  
علیه السلام سه قسم شدند قسمی بامامت جعفر نادان  
تشبّث نمودند و او را تهنیت و تبریک بامامت گفتند و قسمی

بکلی منصرف شدند و قسمی دیگر بغيوبت تشبث نمودند  
و هر روز منتظر خروج بودند هزار سال است که انتظار  
میکشند و هنوز کلال و ملال نیاورده اند سبحان الله  
ظهور حق با وجود آنکه بنص صریح من دون تفسیر و تأویل  
منصوص قرآن است قوله تبارک و تعالی و جاء ربک و الملک  
صفاً صفاً در این شبهه نمایند و تزلزل بنمایند و تأویل  
رکیک کنند و بروایاتی که در نهایت تزلزل است تشبث  
نمایند و نص صریح گمارند و بآن معارضه کنند این چه  
بلاست و نادانی و این چه حماقت و سرگردانی و علیک التحیة و الثناء ع" انتهى  
باب چهل و سوم- لوح مبارک در باره دستور تبلیغ و نشر کتب امری:  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح میرزا محمود زرقانی میفرمایند:  
"اگر چنانچه در اقبال ناس حال فتوری مشاهده نمائی  
محزون مباش و این تخم پاک را بپاش یقین است که سبز

ص ۵۳

و خرم گردد و این باغ بشمرسد ما مأمور بآنیم که  
تخم افشانی نمائیم دیگر انباتش با خداست البتّه روزی  
باران رحمت و حرارت آفتاب حقیقت برویاند.  
در خصوص ترجمه و طبع الواح الهیّه مرقوم نموده بودید  
این مناسب نیست حال عطش مردم تسکین شود باید اول  
نفوس را تشنه کرد بعد سلسبیل عذب و فرات مبدول داشت  
الآن اگر کتب مقدسه ترجمه و طبع و نشر شود هر کس لوحی  
بدست آرد و بقرائت آن اکتفا نماید و گوید من بر اساس  
این طایفه مطلع شدم دیگر احتیاج بفحص ندارم و حال  
آنکه الواح را باید مبین بیان نماید یعنی اول مبین  
تأسیس کند بعد از تأسیس و استدلال یک لوحی قرائت  
نماید آنوقت تأثیر میبخشد ملاحظه کنید چقدر تورات و  
انجیل را بالسن مختلفه ترجمه نمودند و طبع کردند و منتشر  
نمودند یک نفس بقرائت این کتب محبت بحضرت مسیح  
حاصل نمود پس معلوم شد که طبع و نشر موافق مصلحت نه  
اگر چنانچه بسیار لزوم بنظر آید مقاله را ترجمه نمائید و طبع و نشر کنید" انتهى  
باب چهل و چهارم- در باره ترجمه کتاب اقدس و جمع آوری خوارق عادات:  
حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در یکی از الواح میفرمایند:



"در خصوص ترجمه کتاب اقدس که یکی از احبّاء الله نموده مرقوم فرموده بودید اگر چه مقاصد جناب مترجم خیر بوده لکن از اینجهت که اینگونه امور در این ایام سبب اختلاف میشود لهذا جائز نه .... و اما قضیه تحریر و جمع کردن آثار عجیبه و غرائب خوارق عادات که از جمال قدم مشهود اولی الابصار گشته منعش سبب خمودت قلوب گردد لهذا تعرّض نباید نمود ... " انتهى

باب چهل و پنجم- در وظائف محفل روحانی و شاریت بیت العدل و مسئله حقوق حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح جناب آقا میرزا مهدی آقا اخوان الصفا میفرمایند:

"محفل روحانی فی الحقیقه انجمن بجهت ترویج تبلیغ است و بس اینست اعظم مهام امور در این ضمن امور ضعیفه را نیز انجام میدهد مانند مکتب اطفال و اعانت ضعفاء و فقراء اما بیت عدل حاکمست و شارع احکامیکه در نصوص الهی موجود نه تشریح مینماید و این بیت عدل بعد از اعلاء و اعلان امر الله بانتخاب عمومی بقاعده انتخاب مجلس ملت انتخاب میشود ع"

"حقوق بر جمیع ما یملک تعلق میگیرد و لکن اگر شخصی حقوق بر ملکی را ایفا نموده و واردات آن ملک بقدر احتیاج اوست

دیگر بر آن شخص حقوق ترتب نیابد بر آلات و ادوات زراعت حتی حیوانات حرث باندازه ای که لزومست حقوق ترتب نگردد ع" انتهى

باب چهل و ششم- لوح مبارک در باره تعدد زوجات حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله الاحلی:

"لندن امة الله مسس روزنبرگ علیها بهاء الله الابهی ای کنیز عزیز الهی، نامه شما رسید سؤالی که نموده بودید از پیش دیگران نموده اند مفصلاً جواب داده شد حال نیز مختصر جواب مرقوم میگردد و آن اینست که تعدد زوجات مبارک پیش از نزول کتاب اقدس بوده لهذا بحسب شریعه سابقه و نظر بحکمتهای متعدده پیش از نزول کتاب اقدس جمع بین دو زوجه فرمودند در زمان واحد در دوره ابراهیم و موسی و نیز داود و سلیمان تعدد زوجات جائز بود یعقوب جمع بین چهار کرد و ابراهیم زوجات متعدّد داشت و داود نود و نه زوجه داشت اما حضرت بهاء الله جمع

دو زوجه در شریعة سابقه فرمود چون یکی از آن دو درگذشت دیگری بعقد نکاح در آمد ولی بعد از نزول کتاب اقدس ختم شد تجدیدی نگشت و این تعدد پیش نظر بحکمتی بود و اما کتاب اقدس مرجع احکامست بموجب آن باید عمل شود جمیع یاران را تحیت ابدع ابهی برسانید و علیک البهاء

ص ۵۶

الابهی ع ع "انتهی

باب چهل و هفتم - لوح مبارک در تبیین آیات کلمات مکنونه حضرت عبدالبهاء راجع بلوح یاقوتی و لوح پنجم فردوس که در کلمات مکنونه نازل، میفرمایند قوله تعالی:

"این الواح ملکوت است که از قلم اعلی در لوح محفوظ مرقوم است چنین الواحی از عالم ملکوت در عالم ناسوت نازل نگشته بلکه در خزائن غیبیه محفوظ و مصون است اگر وقتی نفسی چنین الواحی ابراز نماید و نسبتش بحق دهد که این لوح یاقوتست یا لوح پنجم از فردوس است اصل ندارد ع ع" و در باره عهد جبل فاران در بقعه مبارکه زمان که در کلمات مکنونه نازل میفرمایند قوله العزیز:

"این عهد و میثاق است که جمال مبارک در ارض مقدس بقلم اعلی در ظلّ شجره انیسا گرفته اند و بعد از صعود اعلان شد. ع ع" و در باره عقبه زمردی وفا که در کلمات مکنونه مذکور میفرمایند قوله تعالی:

"مقام و عقبه زمردی باصطلاح شیخ جلیل احسائی و حضرت اعلی روحی له الفداء عالم قدر است و این عقبه بسیار صعب المرور است ع ع" و راجع باسمى که اول و دوم آن ذکر شد و اهل غرفات از مکامن

ص ۵۷

عز خود بیرون دویدند و بر تراب ریختند که در کلمات مکنونه نازل میفرمایند قوله العزیز "آن اسم عظیم اسم اعظم است مراد جمال مبارک است و آنچه الیوم در دست است معانی دو حرف از اسم اعظم است و آن ب و ه ع ع" و راجع بآیه مبارکه اصل الخسران لمن مضت آیامه و ما عرف نفسه میفرمایند قوله التعالی:

"مقصود این است که انسان تا حق را نشناسد از شناسائی

خود نیز محرومست زیرا باید اول انسان نور آفتاب را ادراک نماید و نور خویش را نیز مشاهده کند زیرا بی نور هیچ چیز مشاهده نشود ع" باب چهل و هشتم- در باره جواب مجعولات ادوارد برون حضرت عبدالبهاء در لوح ادیب میفرمایند:

هو الله

"ایها الرجل الجلیل حضرت ابی الفضائل روحی له الفدا در ایام حیات دمی آرام نگرفت و شبی در بالین راحت نیارمید شب و روز بترویج امر الله و اعلاء کلمة الله و اقامة حجّت و برهان و تحریر جواب بر اعتراضات کلّ آفاک ائیم بپرداخت الحمد لله بفضل و موهبت کبری از کلک مشکین آن بزرگوار رسائل چندی سمت تحریر یافت در ایام اخیر کتابی در نهایت بلاغت که حجّت قاطع و برهان ساطع بود بنگاشت

ص ۵۸

ولی بعد از صعود آن بزرگوار آن کتاب مبین از میان رفت حال بعضی از محفوظات و مسودّات و یادداشتها باقی مانده بود آنها را بطهران فرستادم که شما و جناب نعیم و جناب ابن ابهر و جناب ابن اصدق و جناب ملا محمد علی قائینی و جناب سمندر و جناب آقا سید مهدی ابن اخت آن بزرگوار محفلی بیارائید که در نهایت درجه ضبط و ربط باشد و از آن اوراق یک کتاب یا دو کتاب با رسائل متعدّده استخراج نمائید که طبع و نشر شود و زحمت آن بزرگوار هدر نرود". و نیز در لوح ادیب میفرمایند: "در خصوص جواب مجعولات ادوارد برون مرقوم نموده بودید این قضیه مهمّ است جواب لازم دارد و البته بتمام همّت بکوشید تا واضح گردد که این تاریخ حاجی میرزا جانی مرحوم مسموم شده است و تحریف گشته و یموتی ها با ادوارد برون متفق شده اند و این مفتریات و دسائس را بمیان آورده اند" انتهی باب چهل و نهم- لوح مبارک در باره جواب چند سؤال: حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح ملا یوسف قائن میفرمایند: "در خصوص افیون مرقوم نمودید شارب و شاری و بایع کلّ محروم از فیض و عنایت الهی هستند و بصریح نصّ الهی حرام است شارب الخمر صد درجه تفضیل بر شارب افیون

دارد در ساحت اقدس بسیار مذموم بود بقسمیکه هر وقت ذکر افیون میشد چهره مبارک متغیر میشد باین درجه مذموم و حرامست مگر کسی بجهت معالجه خرید و فروش نماید که در اجزای خانه‌ها محض معالجه امراض صرف کنند ضجیع را تا توانی از شرب افیون منع و زجر نما بلکه انشاء الله متنبه گردد و از این مصیبت کبری نجات یابد و آلا یاخذها الله اخذ عزیز مقتدر من راضی بفصل نمیشوم ولی او خود داند بلائی اعظم از این مشاهده خواهد نمود مرا آرزو چنانست که احباً کم کم از شرب دخان نیز احتراز نمایند تا چه رسد بافیون . و اما مسئله ثواب و عقاب چون مبنی بر فوز و حرمانست لهذا ابدیست زیرا این حرمان منبث از کینونت مجرمست و آن فوز و فلاح نیز فیض ابدی حضرت رحمانست و اما دلیل بر قدم ذاتی امکانی در این دار فانی مختصر اینست که سلطنت الهیه قدیمست و وجود کائنات از فیوضات قدیمه شمس حقیقتست شمس بی شعاع تصوّر نتوان نمود جمیع اسماء و صفات الهیه قدیم است و مقتضیات آن نیز قدیم". . انتهی باب پنجاهم - در جواب دو سؤال:

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح جناب گشتاسب رستم

اخوی سفیدوش علیهما بهاء الله الابهی میفرمایند:

هو الله

ای بنده درگاه الهی، در این یوم مبارک امیدم چنان است که بآنچه شایان و سزاوار است موفق گردی چون نیت نامشروع منضمّ بعمل گردد مجازات شدید است و صرف نیت اگر چنانچه در تصوّر و تصمّم قوی باشد آن را نیز مجازات خفیفه بیک درجه مقدر است ولی تصوّرات واهیه که از قبیل اوهامست مجرد خطورش از حصول فتور است این تصوّرات را مجازاتی در کار نه.

علم جفر در کور فرقان شیوع داشت ولی قواعد مستحصله مجهول لهذا نتایج صحیحی حاصل نمیشد ولی در این کور کلّ مأمور بآنند که تعقیب اموری که نتایج عظیمه ندارد ننمایند و علیک البهء الابهی عبدالبهاء عباس

باب پنجاه و یکم - بیان مبارک در باره حوادث ناگهانی  
در سفرنامه جلد اول مسطور است:

"یکی از دوستان دیگر از بلا یای وارده و حوادث ناگهانی  
سؤال نموده فرمودند سلسله موجودات بیک قانون عمومی  
و نظام الهی مربوط است و جمیع کائنات بهم مرتبط نمیشود  
حلقه ای از آن بهم خورد مگر آنکه مربوط بآن ارتباط و نظام

ص ۶۱

عمومیست و آنچه واقع میشود از مقتضیات آنست و مبنی بر حکمت

بالغه زیرا این تقادیر الهیه است که هر گیاهی بروید

آخر پژمرده میشود و هر زراعت سبز و خرمی خشک میگردد

و هر جمعی پریشان و هر ترکیبی تشیت مییابد اینها همه از

مقتضیات آن نظام عمومی و رابطه کلیه ایست که بتقدیر الهی تعبیر شده "انتهی .

باب پنجاه و دوم - در مسئله اقتصادی

حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله تعالی:

دبلین امة الله مسس پارسنز علیها بهاء الله الابهی

هو الله

ای دختر ملکوتی ، من ..... در خصوص مسئله اقتصادی که

بموجب تعالیم جدید است از برای شما مشکل فکری حاصل

شده بود بیان چنان نبود ولی روایت چنان گشته لهذا

اساس مسئله را از برای شما بیان میکنم تا واضح و مبرهن شود

که این مسئله اقتصادی جز بموجب این تعالیم حلّ تامّ نیابد

بلکه ممتنع و محال و آن اینست که این مسئله اقتصاد را باید

از دهقان ابتدا نمود تا منتهی باصناف دیگر گردد زیرا

عدد دهقان بر جمیع اصناف اضعاف مضاعف است لهذا

سزاوار چنان است که از دهقان ابتدا شود و دهقان اول عامل

است در هیئت اجتماعیه باری در هر قریه ای باید که از عقلاء

ص ۶۲

آن قریه انجمنی تشکیل شود که قریه در زیر اداره آن انجمن

باشد و همچنین یک مخزن عمومی تأسیس شود و کاتبی

تعیین گردد و در وقت خرمن بمعرفت آن انجمن از حاصلات

عموم مقادیری معین بجهت آن مخزن گرفته شود این مخزن

هفت واردات دارد واردات عشریه - رسوم حیوانات - مال بیوارث - لقطه یعنی چیزی که یافته شود و صاحب نداشته باشد - دینه اگر پیدا شود ثلثش راجع باین مخزن است - معادن ثلثش راجع باین مخزن است و تبرّعات. خلاصه هفت مصرف دارد :

اول مصارف معتدله عمومی مانند مصارف مخزن و اداره صحت عمومی - ثانی ادای عشر حکومت - ثالث ادای رسوم حیوانات بحکومت - رابع اداره ایتام - خامس اداره اعاشه عجزه - سادس اداره مکتب - سابع اكمال معیشت ضروریّه فقراء.

اول واردات عشر است و آن باید چنین گرفته شود مثلاً ملاحظه میشود که یکنفر واردات عمومیّه اش پانصد دلار است و مصارف ضروریّه اش پانصد دلار از او چیزی عشر گرفته نمیشود. شخصی دیگر مصارفش پانصد دلار است ولی وارداتش هزار دلار از او عشر گرفته میشود زیرا زیادتیر از احتیاجات ضروریّه دارد. اگر عشر بدهد در معیشتش خللی وارد نگردد. دیگری مصارف او هزار و وارداتش پنج هزار

ص ۶۳

از او یک عشر و نصف گرفته میشود زیرا اضافه زیاد دارد. شخصی دیگر مصارف لازمه اش هزار دلار است ولی وارداتش ده هزار از او دو عشر گرفته میشود زیرا اضافه زیادتیر دارد - شخصی دیگر مصارف ضروریّه اش چهار یا پنج هزار دلار است ولی وارداتش صد هزار از او ربع گرفته میشود. دیگری حاصلاتش دویست دلار است ولی احتیاجات ضروریّه اش که قوّت لایموت باشد پانصد دلار و در سعی و جهد قصوری ننموده ولی کشتش برکتی نیافته این شخص را باید از مخزن معاونت نمود تا محتاج نماند و براحت زندگانی نماید و در هر ده هر قدر ایتام باشد بجهت اعاشه آنان از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود از برای عجزه ده باید مقداری تخصیص داد از برای نفوس از کار افتاده محتاج باید از این مخزن مقداری تخصیص نمود از برای اداره معارف مقداری از این مخزن باید تخصیص نمود از برای صحت اهل ده از این مخزن باید مقداری تخصیص نمود و اگر چیزی زیاد بماند آنرا باید نقل بصندوق عمومی ملّت بجهت مصارف عمومی کرد چون چنین ترتیب داده شود

هر فردی از افراد هیئت اجتماعیّه در نهایت راحت و سرور  
زندگانی نماید و مراتب نیز باقی ماند در مراتب ابداً  
خللی واقع نگردد زیرا مراتب از لوازم ضروریّه هیئت اجتماعیّه

ص ۶۴

است هیئت اجتماعیّه مانند اردوئی است در اردو مارشال  
لازم جنرال لازم کلنل لازم کاپیتان لازم و نفر لازم  
ممکن نیست که کلّ صنف واحد باشد حفظ مراتب لازم است  
ولی هر فردی از افراد اردو باید در نهایت راحت و آسایش  
زندگانی نماید و همچنین شهر را والی لازم قاضی لازم  
تاجر لازم غنی لازم اصناف لازم و زارع لازم است البتّه این  
مراتب باید حفظ شود و الاّ انتظام عمومی مختل گردد .....  
انتهی

باب پنجاه و سوم- لوح مبارک در باره تواریخ فلاسفه و

اختلاف نسخه های تورات با یکدیگر

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:

لندن امة الله روزنبرگ علیها بهاء الله

هو الله

ای کنیز عزیز الهی، نامه ای که بتاريخ ششم اپریل ۱۹۰۶ مرقوم  
نموده بودی رسید از حصول صحّت میسبب مان مرقوم نموده  
بودی حمد خدا را که آن بنت ملکوت بصحّت روحانی  
فائز. آفت جسمانی را با وجود صحّت روحانی اهمّیتی نه  
اصل آنست لله الحمد آن موهبت حاصل و بابدیت متّصف  
ولی محلّ تأسّف این است که شوهرش هنوز بحجبات اوهام  
محتجب دختر عزیزش مارگارت اگر بتربیت الهی تربیت شود

ص ۶۵

در گلشن آمال نهال بیهمال گردد پدر باید از برای

دختر عزّت ابدیّه خواهد با وجود این باز خود داند

بهر تربیتی دلش خواهد تربیت نماید و آنچه در خصوص

تواریخ فلاسفه سؤال نموده بودید تاریخ قبل از اسکندر

یونانی بسیار مشوّش است زیرا مسلم است که تاریخ بعد از

اسکندر ترتیب و انتظام یافت لهذا ابداً بوقایع تاریخیّه و

روایات قبل از اسکندر اعتماد نتوان نمود و این مسئله در نزد

عموم مورّخین و محققین مسلم است چه بسیار مسئله‌ای از مسائل تاریخیّه که در عصر ثامن عشر مسلم بود و در تاسع عشر مخالف آن تحقیق یافت لهذا بر اقوال مورّخین و روایات قبل از اسکندر حتّی زمان حیات نفوس مهمّه اعتماد نه پس در اختلاف مضمون لوح حکمت و نصوص تاریخیّه تعجّب ننمائید باید یک قدری در اختلاف عظیم مورّخین و تواریخ متباینه دقت نمود چه که مورّخین شرق و غرب بسیار اختلاف دارند و لوح حکمت بحسب بعضی از تواریخ شرق مرقوم شده و از این گذشته تورات که اقدم تاریخ شمرده میشود امروز سه نسخه موجود تورات عبری که در نزد یهود و علماء پروتستانست معتبر است و تورات سبعینی یونانی که در کلیسای یونانی و نزد شرقیون معتبر است و تورات سامری که در نزد سامریون معتبر است این سه نسخه با یکدیگر حتّی در

ص ۶۶

تاریخ حیات مشاهیر اختلاف عظیم دارد در تورات عبرانی از طوفان نوح تا ولادت ابراهیم ۲۹۲ سال مثبت و در تورات یونانیّه ۱۰۷۲ سال مرقوم و در تورات سامریه ۱۴۲ سال مذکور و بتفسیر هنری اسکات مراجعه نمائید زیرا جدولی دارد که اختلاف توراتهای ثلاثه را در تاریخ تولّد جمعی از سلالهٔ سام مرقوم نموده ملاحظه خواهید کرد که چقدر اختلاف دارد و همچنین بحسب نصّ تورات عبرانی از خلق آدم تا طوفان نوح ۱۶۵۶ سال مثبت و بحسب نصّ تورات یونانی ۲۲۶۲ سال مذکور و بحسب نصّ تورات سامری ۱۳۰۷ سال مقید حال در اختلاف تواریخ تورات تفکر نمائید فی الحقیقه این جای تعجّب است یهود و پروتستان تورات یونانی را تزئین کنند و یونانیان تورات عبری را تکذیب نمایند و سامریون تورات عبرانی و یونانی هر دو را انکار کنند مقصود این است که حتّی در تاریخ مقدّس که مقدّم‌ترین تواریخ است اختلاف در اوقات حیات مشاهیر موجود تا چه رسد بتواریخ سائره و از این گذشته انجمنهای معارف اروپا متّصل بتصحیح تواریخ موجوده شرق و غرب مشغول با وجود این چگونه تواریخ مشوّش امم قبل از اسکندر با نصّ الهی مقابلی نماید اگر استغرابی مینمایند در این اختلاف تاریخ



تواریخ عالم با نصّ الهی مقابلی ننماید زیرا تجربه گردیده که بعد از تحرّی حقیقت و تتبع در آثار قدیمه و قرائن کلّ راجع به نصوص الهیّه گردند اصل ثبوت حقیقت مظهر کلیّ الهی بود بعد از ثبوت حقیقت او آنچه فرماید آن صحیح است تواریخ قبل از اسکندر که مبتنی بر اقوال افواهی خلق بوده بعد تدوین یافت و در میان آن تواریخ بسیار اختلاف البتّه مقاومت با نصّ الهی نکند و در نزد خود مورّخین مسلم که تاریخ بعد از اسکندر تدوین یافت و پیش تاریخ افواهی بود ملاحظه کنید که تاریخ یونان چقدر مشوّش بود که زمان حیات امیروس شاعر شهیر یونانی هنوز مختلف فیه است حتّی بعضی برآند که امیروس وجود نداشته و این اسم اختراعی است. باری بجناب مستراسپراک نامه مرقوم گردید و در طیّ این مکتوب است امیدوارم که بفضل و عنایت جمال ابهی شفائی تامّ یابی و بکمال قوّت بخدمت امر پردازی. میدانم که در نهایت تعب و مشقّتی ولی اگر ما از جام بلا قطره‌ای نوشیم جمال مبارک دریای بلا نوشیدند چون این را بخاطر آریم هر مشقّتی راحت شود و هر زحمتی رحمت گردد جام بلا بادّه مصفّاً شود و زخم جفا مرهم وفا گردد و علیک التّحیّه و الثّناء ع ع

انتهی

باب پنجاه و چهارم- در باره اقوال زائرین  
در لوح ابن اصدق از قلم میثاق جلّ ثنائه نازل قوله الاحلی:  
"در خصوص واردین از ارض اقدس و روایات مرقوم نموده  
بودید هر روایتی که سند در دست نباشد اعتماد نشاید  
زیرا اگر صدق باشد هم باز اسباب پریشانی است نصوص معمول بهاست و بس" انتهی  
باب پنجاه و پنجم- جواب سائل از آیه لوح حکما  
در لوحی میفرماید:  
هو الله

ای منادی پیمان، سؤال از دو مسئله مهمّه نموده بودید که  
تفسیر دو آیه از آیات الهی است این دو آیه را شرح  
و تفصیل یک سفر جلیل لازم و عبدالبهاء علیل و مشاغل و

شواغل عظیم و مکاتیب از شرق و غرب مانند غیث هاطل  
متواصل و سؤالات بیحد و حساب و ترتیب و تنظیم امور  
عموم بی‌پایان با وجود این چگونه توان تفسیر باین تفصیل  
نمود مجالی کجا که این دو آیه کریمه تشریح شود لذا  
مختصراً بیانی میگردد: "قد کان ما کان و لم یکن مثل  
ما تراه الیوم" از این آیه مبارکه واضح و مشهود که کون در  
ترقیست چنانکه در نزد حکما و فلاسفه قوم نیز این مسئله  
مسلم است که عالم وجود در نشو و ترقیست یعنی از حالی بحالی

ص ۶۹

دیگر انتقال نموده است اما بعضی از فلاسفه اروپا را ظنّ  
و گمان چنان که ترقی از جنس بنوع است مثلاً حیوان ترقی  
کرده است تا انسان شده است ولی در نزد انبیا این  
قول غیر مقبول چنانکه در کتاب مفاوضات موجود است بلکه  
ترقی و نشو در نفس نوع است مثلاً نطفه تدرّج در عالم علقه  
و مضغه و جنین و شیرخواری و طفولیت و بلوغ نماید تا  
برشد رسد حال نفس نوع ترقی نموده یعنی از عالم نطفه  
که عبارت از جنبنده‌ای هست نشو و نما نموده و ترقی کرده  
تا بمقام احسن الخالقین رسیده و ما کان تکون من  
الحرارة المحدثه یعنی ماده و هیولای کاینات قوه اثیریّه  
است و غیر مشهود و آثار مثبت و آثار از جمله قوه کهربائی  
و ضیاء و حرارتست که امواج اوست و این در حکمت طبیعیه  
محقق و مثبت و ماده اثیریّه نامند آن ماده اثیریّه فاعل  
و منفعلست یعنی در عالم کاینات جسمانی آیت مشیت اولیه  
است خلق الله الناس بالمشیة و خلق المشیة بنفسها لهذا  
آن ماده اثیریّه از جهتی فاعلست زیرا چون امواج در او ظاهر  
گردد نمودار شود مثلاً ضیاء امواجی است که در آن ماده  
اثیریّه حاصل میشود و از آن امواج قوه باصره متأثر میگردد  
و تأثیر مشاهده است چنانکه در هوا امواج حاصل میشود  
از آن امواج عصب صماخ گوش متأثر میشود آن تأثیر صوتست

ص ۷۰

و آن اثر استماع و اما آیه مبارکه قل انّ الطبیعة بکینونتها  
مظهر اسمی المبتعث و المکون چون حکمای سلف و خلف

بر آنند که طبیعت کلّیه محسوس نگردد و مکشوف نشود  
ادراک عاجز است عقل قاصر ولی این حوادث عالم کون  
از مقتضیات آن طبیعتست مانند نوم و جوع و عطش که از  
مقتضیات جسم انسانیت و مانند احراق نار که از مقتضیات  
آنست باری جمیع شئون و حوادث و وقایع حتّی حرکت  
سلسله موجودات و نشو و نماى کاینات را نسبت بطبیعت  
میدهند و آن طبیعت را مبدأ کاینات می‌شمرند می‌فرماید  
این طبیعتی که شما مبدأ کاینات و مصدر موجودات می‌شمارید  
مظهر اسم مبتعث و مکون من است یعنی ذات مقدّس که  
لا ینعرف و لا یدرک و لا ینعت و لا یوصف است بتصوّر نیاید  
و ادراک نشاید و میرا از هر نعت و محامد و اوصافست  
حتّی از تعبیر علة العلل نیز منزّه است این علت اولی  
مصدر کایناتست و تعبیر بطبیعت کلّیه مینماید زیرا آن  
حقایق و شئونی که حکماء بجهت طبیعت کلّیه می‌شمارند  
همان شئون و کمالاتی است که در کتب الهیه بجهت مشیّت  
اوّلیه بیان شده است واضح است که مشیّت اوّلیه مظهر  
اسم مکنونست بیش از این فرصت نیست ...." انتهی  
( لوح جناب شیخ علی اکبر قوچانی شهید )

ص ۷۱

باب پنجاه و ششم- لوح مبارک در جواب سؤالات ثلاثه  
در لوح میرزا مهدی اخوان الصفا می‌فرمایند:  
"و بلّغ تحیّتی و ثنائی علی الرجل الرشید الشخص الجلیل  
نعمة ربّک الجمیل و قل له انّ اصحاب الکهف و الرقیم عباد  
فازوا بالفوز العظیم و آووا الی کهف رحمة ربّک الکریم  
رقدوا عن الدنیا و استیقظوا بنفحات الله و التجأوا الی ذلک  
الغار ملاذ الابرار و ملجأ الاخيار شریعة ربّک المختار  
و شمس الحقیقة تقرضهم ذات الیمین و ذات الشمال و اما  
خلق الجان من مارج من نار فهذا العنصر الناری لا یراه  
الابصار بل خفی عن الانظار و ظاهر من حیث انّ النفوس  
المستورة تحت الاستار سواء كانوا من الابرار ام من الاشرار  
طینتهم من مارج من نار الّتی هی عنصر مخفی عن الانظار  
ای امرهم مبهم و حقیقتهم مستورة عن اهل الآفاق و اما خلق  
الانسان من صلصال کالفخّار اراد به النفوس المنجذبة

بنفحات الله المشتعلة بنار محبة الله باطنهم عين ظاهرهم  
سرهم عين علانيتهم فهم خلاصته الكائنات فالصلصال الصافي  
التراب هو خلاصة الحماء المسنون كثير البركات منبت رياحين  
معرفة الله وحديقة اوراد محبة الله واما الملائكة اولوا اجنحة  
مثنى وثلاث ورباع المراد من الاجنحة قوى التأيد والتوفيق  
لان بها يتعارج الانسان الى اعلى معارج العرفان ويطير

ص ٧٢

الى بحبوحة جنة الرضوان بسرعة لا يخطر ببال الانسان  
والمراد من الملائكة الحقائق المقدسة التي استنبئت عن  
مواهب ربها وتنزهت عن النقائص والردائل وتقدست عن  
كل الشوائب واكتسبت جميع الفضائل واطاعت ربها بجميع  
الوسائل لا يسبقونه بالقول وهم بامرهم يعلمون واما الازدواج  
الموقت حرمه الله في هذا الكور المقدس ومنع النفوس عن  
الهوى حتى يرتدوا برداء التقوى وهو التنزيه والتقديس بين الملائكة الاعلى .... الخ " انتهى  
باب پنجاه وهفتم- لوح مبارك در باره امتداد حیات سلف  
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی :

هو الله

بواسطة حضرت اسم الله جنابان آقا سيد محمود سليل جليل  
من فاز بالرفيق الاعلى آقا ميرزا بابا دهجى عليه بهاء الله  
هو الله- اى بنده جمال ابهى ، آنچه ذكر امتداد حیات  
سلف است امرى است نه بحسب اصطلاحى در اين ايام  
زيرا در ازمنه قديمه سنين مختلفه بوده بعضى يك دور ماه را  
يكسال ميشمردند و بعضى دور آفتاب را و همچنين دور هر يك  
كوكب سيارى را يكسال ميناميدند مثلاً سنه قمرى سنه شمسى  
سنه زهره سنه عطاردى سنه مريخى سنه مشتري سنه زحلى  
كه عبارت از مدت دوريه كواكب است و الا ايام حیات همينكه

ص ٧٣

واضح و پديد است نهايت آنكه اجسام پيشينيان از جهت  
معيشت بسيط قوى تر بود و بنيه شديدتر از فضل حق  
مستدعيم كه حياتى باحببى خویش عنایت فرماید كه عمر نوح  
و هود بحسب تصور مشهود بمثابه آنى از اعصار و دهور گردد انتهى  
و در سفرنامه جلد اول مذکور است :

"یکی سؤال از عمر طولانی در آیام قدیم نمود فرمودند  
 بعضی معتقدند که حرکت ثالث کره ارض سبب طول و قصر  
 عمر است که این حرکت غیر از حرکت شبانه روز و حرکت سنوی است  
 و سبب تغییر حال و کیفیت کره ارض ولی آنچه در خصوص  
 عمرهای طولانی در بعضی کتب و حکایاتست باصطلاح و قواعد  
 دیگر بوده مثل اینکه طول سلسله و عائله‌ای را باسم  
 شخص مینوشتند ولی بعد مردم دوام عائله‌ای را طول عمر شخص میفهمیدند" انتهى  
 باب پنجاه و هشتم - در تفسیر آیه قرآن در لوح شیخ علی اکبر قوچانی شهید میفرمایند:  
 "أما مسئله ایحسب الانسان ان لن نجمع عظامه بلی  
 انا قادرون ان نسوی بنانه از این مقصد بعث روحانی است  
 که نفوس میته در قبور هوی بنفخه صور ملکوت ابھی مبعوث  
 از خمودت کبری و موت ابدی گردند بعضی نهایت آرزو دارند

ص ۷۴

و بعضی انکار و استکبار کنند در این جواب مختصر تمعن  
 فرمائید معانی مفصل واضح و مشهود گردد و اما ما نزل  
 من قلم الابهی قوله عز من قائل و اما ما سقط من الاوراق  
 فسوف ینبته الله انه هو المنبت الحکیم مقصود آنست که  
 اوراق سدره مبارکه یعنی مؤمنین و مؤمنات اگر بظاهر  
 در عالم جسمانی سقوط و هبوط یابند ولی بنهایت قوت  
 انبات گردند مثلاً شهدا را ملاحظه نما هر چند بظاهر  
 ساقط تراب شدند ولی در جمیع عوالم الهی انبات گشتند  
 لا تحسبن الذين قتلوا فی سبیل الله امواتاً بل احياء عند  
 ربهم یرزقون این نیز مختصر است امعان نظر فرمائید  
 تا ابواب مفتوح گردد ابدأ فرصت بیش از این نبود معذور  
 بدارید و علیک البهاء الابهی ع ع "

باب پنجاه و نهم - لوح مبارک در تفسیر سبع المثانی  
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله - عشق آباد بواسطه جناب حاجی ابوطالب  
 آورزمان جناب آقا محمد تبریزی علیه بهاء الله  
 هو الله

ای ثابت بر پیمان، ... از آیه مبارکه قرآن اتیناک سبعاً  
 من المثانی سؤال نموده بودی سبعاً من المثانی را علمای  
 رسوم حوامیم سبع و یا سوره فاتحه تفسیر کرده اند و مثانی

بجهت آنکه گویند سوره فاتحه دو مرتبه نازل شده یک دفعه در مکه و دفعه دیگر در مدینه و هفت آیت است لهذا مثنائی است و همچنین گفته اند که چون سوره فاتحه در صلوات قرائتش تکرر مییابد لهذا بالسبع المثنائی تعبیر شده یعنی دوباره ولكن حقیقت معنی مقصد سر احدیّت است و فیض رحمانیّت و آن بشارت بظهور بعد است که ذو الحرف السبع تکرر پیدا کرده است حروف سبع اول علی محمد و سبع مکرر ثانی حسین علی اینست معنی سبع مثنائی یعنی هفتی که دو بار تکرر یافته یا آنکه مظهر کلی در کور فرقان جمال محمدی با سیزده بزرگوار چهارده میشود چهارده مکرر هفت است فرصت نیست این معنی مختصر مفید است انتهی

باب شصتم - لوح مبارک در جواب سؤالات تسعه تبریز ارومیه جناب وحید حضرت لسان حضور علیه بهاء الله الابهی هو الله

ای وحید فرید، نامه پنجم محرم ۱۳۲۹ رسید هر چند روز پیش نامه مفصلی بشما مرقوم گردیده که هنوز مسوده مانده و بر کاغذ مخصوص نقل نگردیده بود که این نامه رسید معذلتک با عدم آنی فرصت جواب مختصر مرقوم میگردد تا بدانی که محبت بچه درجه است اما از اختصار جواب

معدور دارید.

جواب سؤال اول بعد الاعظم میفرماید این بیان مشروط بثبوت بر میثاق و امتثال امر بود بعد از مخالفت البتّه سقوط است چنانکه در الواح تصریح میفرمایند و جمیع ناقضین حتی نفس مرکز نقض نیز معترف باین نص قاطع هستند که بصراحت جمال مبارک میفرمایند که میرزا محمد علی اگر آنی از ظل امر منحرف شود معدوم صرف بوده و خواهد بود چه انحرافی اعظم از نقض میثاق است چه انحرافی اعظم از مخالفت امر است چه انحرافی اعظم از تکفیر مرکز میثاق است چه انحرافی اعظم از تألیف رسائل و شبهات و نشر در آفاق بر ضد مرکز عهد است چه انحرافی اعظم از افتراء بر عبدالبهاء است

چه انحرافی اعظم از فساد در دین الله است چه انحرافی اعظم از اتفاق با اعدای عبدالبهاست چه انحرافی اعظم از تقدیم لوايح بر ضد او و پادشاه ظالم سلطان مخلوع عثمانیان است و قس علی ذلک این انحراف نیست بلکه بجمیع قوی مخالفت و بغضا و عداوت بعدالبهاء مظلوم آفاقت دیگر بعد الاعظم چه حکمی دارد و اغصان محصور در اشخاص نه تسلسل دارد هر یک ثابت مقبول و هر یک متزلزل ساقط چنانکه در الواح و زبر منصوص است .  
و اما کلمه اصطفی در قرآن البتہ قرائت فرموده اید که

ص ۷۷

میفرماید ثم اورثنا الكتاب الذین اصطفینا من عبادنا فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات یعنی نفوسی که اصطفی شده اند بر سه قسمند از جمله یک قسم ظالم لنفسه است و همچنین بعد الاعظم را ملاحظه فرما که میفرماید و ما بعد الحق الا الضلال المبین.  
اما حقوق بعد از وضع مصارف سنه کامله آنچه زیاده باقی بماند حقوق بر آن تعلق یابد و لکن نقود و مالی که ممر معاش باشد و یکدفعه حقوق آن داده شده یا ملکی که حقوق آن داده شده اگر ربح آن کفایت مصارف کند و بس دیگر حقوق بر آن تعلق نگیرد و اما در آیه فرقان فی یوم کان مقداره خمسين الف سنه مقصد آنست که امور عظیمه و وقایع کلّیه و حوادث بینهایه که ظهور و اجرایش منوط بمدت خمسين الف سنه است در آن یوم واحد مجری گردد اینست که در مقام دیگر در لمح بصر میفرماید و مقصود از این آیه یوم ظهور جمال ابهاست که بمقدار خمسين الف سنه است نه خمسين الف سنه چنانکه گفته میشود یکساعت فراق مقدار هزار سال است اما آیه مبارکه من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنه بیان مقدار نیست الف سنه است یعنی هزار سال معروف مشهور که در عرف علمای ریاضی مسلم و مقرر و نزد ناس محقق و مصطلح است و اندازات بطاء\* هنوز

---

\* - مراد: ارض طاء یعنی طهران است .

اتمام نگردیده و همچنین بشارات نبوت اول دانیال حسابش از بدایت بعثت حضرت رسول است که تقریباً بحساب هجرت هزار و دویست و هشتاد میشود و نبوت ثانی بحساب سنه هجریست یعنی از بدایت هجرت پس هزار و سیصد و سی و پنج هنوز نیامده است. و اما در مکاشفات یوحنا مقصد از وحش که عدد اسمش ششصد و شصت و شش است مقصود از عدد تاریخ سنه است زیرا آن وحش که پادشاه اموی است در سنه ۶۶۶ میلادی ظهور یافت و این خبر راجع بارض مقدس بود و اما شعر سلطان حسین اخلاطی عدد یا علی محمد است و سنه ظهور را تصریح نموده که بعد الراء و غین است تصرف در حقوق جزئی و کلی جائز ولی باذن و اجازه مرجع امر و اما حضور بعتبه مقدسه مشروط باذن است.

و اما مسئله بیبارک سریر الطاء سنین لک انشاء الله و اراد و لا تقل لشیء انئی فاعل ذلک غداً الا ان یشاء الله و علیک البهاء الابهی ع ع انتهى

باب شصت و یکم - در نام نهادن اطفال

مرکز میثاق جل اسمه در لوح مستر جاکسن میفرمایند:

"در خصوص نام نهادن اطفال استفسار نموده بودی هر طفل را که وضع اسم خواهید محفلی بیارائید و آیات و مناجات تلاوت کنید و بتل و تضرع بدرگاه احدیت نمائید و از برای

طفل حصول هدایت رجا کنید و تأیید و ثبوت و استقامت بخواهید بعد نام بنهید و شربت و شیرینی صرف نمائید این تعمید روحانی است ..... " انتهى

باب شصت و دوم - لوح مکتب در لوح یکی از احباء میفرمایند:

".... در خصوص لوح معهود سؤال نموده بودید

آن لوحیست که حضرت اعلی مرقوم نموده اند که در مکتب من یظهره الله تقدیم حضور مبارک شود حضرات بیانی ها این را وسیله تخدیش اذهان نموده اند که من یظهره الله باید طفل باشد تا آن عریضه در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک گردد پس چون جمال مبارک طفل نبودند من یظهره الله نیستند. جمال مبارک در کتاب میفرمایند که مکتب من یظهره الله مکتب صبیان نیست و مدرسه اطفال نادان نه آن مکتب معانی و بیان است که مقدس از ادراک من فی



الامكان میفرماید در آن مکتب لوح حضرت اعلی را که هدیه بدیعه الهیه بود مشاهده نمودم باری حضرات بیانی ها چنین او هام فرمودند که مکتب من ینظهره الله مکتب صبیان نادانست تبا لهم و سحقا لهم و تعسا لهم من هذا الجهل العظیم آن لوح مبارک حضرت اعلی روحی له الفداء را این عبد روزی در عراق بالتصادف در مکتب خانه تقدیم حضور مبارک

ص ۸۰

کردم یعنی حامل آن هدیه شدم ..... " انتهى  
باب شصت و سوم- در معنی حدیث العلم تمام المعلوم در لوح میرزا احمد علی تبریزی فرموده اند:  
"از حدیث العلم تمام المعلوم والقوة والقدرة تمام الخلق سؤال نموده بودید فرصت شرح و تفصیل نیست معذور بدارید مختصر اینست که میفرماید جمیع معلومات علم الهیست یعنی حقایق معلومه باید تا تحقق علم حاصل شود تا محاط نباشد محیط احاطه نکند و تمام خلق آیات قوت و قدرت حقند در اینصورت باین نظر انسان نتواند که ناس را عوام شمرد و خود را عالم داند زیرا معلومات حق علم حق است العلم عین المعلوم و ممکنات آیات قدرتند نظر حقارت نتوان بآیات الهی نمود این معنی مختصر بود دیگر مفصلش را تفکر نمائید ظاهر و عیان خواهد گردید در خصوص عید رضوان سؤال نموده بودید که یوم اول همان یومیست که دو ساعت بغروب مانده اول عید است و اشتغال در آن جائز نه یا یوم ثانی است همان یوم اول که دو بغروب مانده است در آن شغل و عمل جائز نه و علیک التحیة و الثناء ع"   
باب شصت و چهارم- در حمل حضرت مریم حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح جناب آقا غلامحسین

ص ۸۱

بنابی میفرمایند قوله الاحلی :  
"مسئله ثانی حمل حضرت مریم بروح القدس است این مثبت و مسلم است ولی بعضی از فلاسفه اروپ در این مسئله شبهه نمودند و مولود بی پدر را ممتنع و معدوم شمردند و برهان این دانستند که توالد و تناسل مشروط

باجتماع اصلاّب و بذور ارحام است چنین گویند اما از جهت دیگر نفس فلاسفه اروپ کره ارض را حادث دانند و گویند در بدایت شعله نار بوده کم کم حرارت مندفع و قشری پدیدار گشت آن قشر بتدریج غلظت یافت و اعتدال پیدا نمود پس نبات و حیوان و انسان تکون و تولّد یافت حتی گویند بحسب فن طبقات ارض در تکون کدام یک از حیوانات بر دیگری سبقت داشته ثابت و محقق میگردد خلاصه فلاسفه و ارباب فنون اروپ در حدوث موالید ثلاثه ابدأ شبهه ندارند بلکه اصرار و ابرامی عجیب دارند در اینصورت باعتقاد ایشان نخستین انسان بی پدر و مادر تکون و تولّد یافته با وجود این اذعان و اعتراف چگونه از تولّد حضرت مسیح بفیض روح القدس استغراب و استعجاب نمایند زیرا حضرت مادر داشتند ولی مولود نخستین انسان بی پدر و مادر فاعتبروا یا اولی الابصار" انتهى

ص ۸۲

باب شصت و پنجم - در محلّ توجّه

حضرت عبدالبهاء در لوحی میفرمایند قوله الاحلی:

"از توجّه در وقت صلوة سؤال نموده بودید در کتاب اقدس نصّ صریح است که میفرماید اذا اردتم الصلوة ولّوا وجوهکم شطری الاقدس تا آنکه میفرماید و عند غروب شمس الحقیقة و التبیان المقام الذی قدرناه لکم اینمقام مقام مقدّس است که باثر قلم اعلی در لوح مخصوص تصریح شده است و در آن لوح احکام دیگر نیز موجود که جمیع باثر قلم اعلی است و آن لوح در محفظه مبارک بود و بعدالبهاء پیش از صعود آن محفظه را تسلیم فرمودند و آن محفظه حائز اوراق کثیر بود ولی بیوفایان ببهانه از میان بردند و الآن در نزد ایشان است مقصود اینست که آن مقام باثر قلم اعلی معین است و آن مطاف ملاً اعلی است و من دون آن در وقت صلوة بجهتی توجّه جائز نه هذا هو الحقّ المعلوم ع

ای حبیب، محلّ توجّه و مطاف ملاً اعلی مرقد منور است" انتهى

باب شصت و ششم - لوح مبارک در باره شیرینی و تلخی مقام انسان.

در لوح آقا علی بن استاد حسین خیاط طهرانی ساکن خراسان میفرمایند قوله العزیز:

"و اما سؤالی که نموده بودید بدان شیرینی و تلخی در سایر کاینات عرضی از اعراض است آنچه بترکیب عنصری مطابق مذاق آید شیرین تصور گردد و آنچه مخالف تلخ مینماید هر دو عرضی از اعراض است نه اختلاف در جوهر ولی در انسان دو مقام موجود نورانی و ظلمانی الهی و طبیعی رحمانی و شیطانی زیرا خط فاصل بین نور و ظلمت است و در دایره وجود در حضيض ادنی واقع که نهایت نزول است ولی بدایت صعود است لهذا حائر الجهتین است نور و ظلمت و ضلالت و هدایت تا کدام غلبه نماید اگر عقل غلبه کند نورانیست و از اعلی علیین و اگر نفس غلبه کند و طبیعت مسلط گردد ظلمانیست و از اسفل سجین زیرا قوه ملکوتی و قوه طبیعی حیوانی در انسان در جنگند تا کدام مظفر گردد و علیک البهاء الابهی عبدالبهاء عباس " انتهى باب شصت و هفتم - لوح مبارک در جواب چند سؤال حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه میفرمایند قوله الاحلی:

هو الله

ای دو یار عزیز، هیچ میدانید که عبدالبهاء غرق چه دریائی است حال مصمم حرکت بفرنگستانم که شاید خدمتی بآستان نمایم بقول عرب ضغث علی ابالة یعنی یکدسته

ریسمان بفتیله چراغ منضم شده با وجود این جواب نامه مینگارم ولی مجبور بر اختصارم. مرقد حضرت شهید ملاً علیجان روحی له الفداء بدرجه ای مبارکست که اگر من در طهران بودم بدست خویش میساختم لهذا باید چند نفر از یاران مصمم این خدمت شوند و زمینی اتباع نمایند ولو در جای تنها باشد و آن جسد مطهر را بانجا نقل نمایند و پنجاه تومان جناب امین بجهت مصارف تقدیم نماید مرقد سلیمانخان من بعد کشف خواهد شد مرقد جناب طاهره در چاه باغیست آن نیز انشاء الله ظاهر و آشکار خواهد شد و اما بیست و چهار نفر دوره مبارک آن واحد اول بیان و پنج نفس مبارک دیگر است که بعد ظاهر و آشکار خواهد شد .

اما از بیان الف سنه در کتاب اقدس مراد این است که قبل

از الف قطعياً ظهور ممتنع و مستحیل است و جمیع نفوس مقدّسه در ظلّ مبارک ولی بعد از الف سنه مصطلح بین ناس ممتنع و مستحیل نیست حال آن مدّت احتمال امتداد دارد میشود که هر روزی عبارت از هزار سال بشود چنانکه در قرآن میفرماید انّ یوماً عند ربّک کألف سنه مقصود این است که بعد از انقضاء الف سنه مصطلح بین ناس ظهور ثانی فوراً محتمم نیست شاید امتداد زیاد یابد انتهی

ص ۸۵

باب شصت و هشتم- لوح مبارک در جواب چند سؤال در لوح مرحوم میرزا قابل آباءه میفرمایند قوله تعالی: "در خصوص روز مبعث حضرت اعلی روحی له الفداء مرقوم نموده بودید در سؤال و جواب مندرج یوم کمال از شهر عظمت واقع و یوم شهادت در یوم سلطان از شهر رحمت واقع این نصّ قاطع است و نصوص قاطعه را هیچ امری معارضه ننماید بعد چنین خواهد شد ولی چون در ایام مبارک این دو یوم مقدّس در پنجم جمادی الأوّل و بیست و هشتم شعبان گرفته میشود و در ساحت اقدس احباً حاضر شده یوم بعثت را اظهار سرور میفرمودند و یوم شهادت اظهار حزن و تأثیر شدید از شمایل جمال مبارک ظاهر لهذا ما نیز الی الآن این دو یوم را در این دو تاریخ میگیریم ولی آنچه نصوص است بعد مجری میشود در یوم شهادت حضرت اعلی و در یوم صعود جمال قدم اشتغال بامور دنیا جائز نه امّا در خصوص یومین مولدین نصّ در یوم اوّل و یوم ثانی محرّم وارد شده است و علیک البهاء الابهی ع" انتهی باب شصت و نهم- در جواب سائل که از فقر و غنا سؤال کرده حضرت عبدالبهاء جلّ ثنائه در لوح آقا محمّد هاشم کاشانی میفرمایند قوله الاحلی:

ص ۸۶

"سؤال فرموده بودید که بعضی از نفوس غریق بحر غنا نفوسی دیگر پریشان و مبتلا آیا این از آثار تقدیر است یا خود از سوء تدبیر آیا جزای عمل است و یا خود قضا و قدر؟ حقیقت این مسئله آن است که از مقتضیات نظام عمومی الهی در این کون نامتناهی آن است که غنی و فقیر هر دو موجود

باشد اگر کلّ غنی گردند نظام کون بهم خورد و اگر کلّ فقیر شوند رابطه کائنات از هم بگسلد پس این فقر و غنا از مقتضیات سلسله کائنات و روابط محکمه موجودات است با وجود این سوّ تدبیر را نیز اثری و همچنین حصول فقر در مواضعی جزای عمل است مثلاً هر فاسق مقامراً البتّه جزای عمل او فقر است و در مواقعی فقر موهبت الهی و رحمت پروردگار است و آن اینست که نفس مبارکی در سبیل الهی در امتحان شدید افتد خانمان بتالان و تاراج دهد و فقر و ضرورت حاصل گردد تا بدرجه ای رسد که الفقر فخری گوید و به افتخر بر لسان راند چنانکه اصحاب حضرت رسول علیه السلام در مکه خانمان بتاراج دادند و فراراً هجرت بمدینه نمودند در مدینه در نهایت فقر و فاقه ایامی میگذرانند کار بجائی رسید که در محاربه خندق قوتی جز آب نماند نفس مبارک حضرت از شدّت جوع سنگ بر احشاء مبارک میستند شبهه نیست که این فقر فخر بود و موهبت ربّانی زیرا از عقب غنای

ص ۸۷

مطلق داشت و مورث ثروت ابدی و علیک البهاء الابهی ع" باب هفتم- در جواب دو سؤال حضرت عبدالبهاء میفرمایند:

عوض محمّد سنگسری علیه التّحیّة و الثّناء ای بنده جمال ابهی، نامه شما رسید ابدأ فرصت تحریر یک کلمه نیست با وجود این جواب مختصر مرقوم میگردد از عنایت خفیّ الاطاف رجا مینمایم که در جمیع اعمال حسنه و خدمات مستحسنة موفق گردی و امیدم چنانست که عاقبت صلح عمومی تقرّر یابد کواکب آسمانی هر یک را خلقی مخصوص این کره ارض که بالنسبه بینهایت صغیر است خالی و بیهوده نه تا چه رسد بآن اجسام درّی درخشنده عظیمه و در قرآن صریح است و من آیاته خلق السموات و الارض و ما بثّ فیهما من دابّه فیهما میفرماید نه فیها صریح است که در هر دو خلق ذیروح موجود زیرا دابّه ذیروح متحرک است با وجود این صراحت کسی تا بحال ملتفت نشده اما مکاشفات یوحنا آن بیست و چهار نفر بعد جمعاً کشف خواهد شد حال ممکن نه بجمیع احبّاً تحیّت ابدع ابهی برسان و علیک البهاء

الابهی ۷ رجب ۱۳۳۹ طبریا عبدالبهاء عباس  
باب هفتاد و یکم - در جواب سؤال از شدّ رحال. حضرت  
عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:

ص ۸۸

"در بشارات نازل که شدّ رحال برای زیارت قبور جایز نه  
مقصد این است از کشوری بکشوری محض زیارت قبور جائز نه  
ملاحظه مینمائید که شدّ رحال چقدر سبب اشتغال گشته  
و این حکم عمومی است مگر مواقع منصوصه ولکن هر مرقد منوری  
از شهداء و غیر شهداء از احبّا در هر مملکتی هست باید  
نهایت احترام را مجری داشت و زیارتش سبب روحانیت  
و نورانیت قلوب میگردد و علیک البهائ الابهی ۹ رمضان ۱۳۳۹  
حیفا عبدالبهاء عباس" انتهى

باب هفتاد و دوم- لوح مبارک در جواب سائل از چهار روز نابرز دشتیان  
حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:

طهران بواسطه جناب امین جناب کیومرث پورخسرو علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

ای بنده دیرین پروردگار، نامه تو رسید مضامین مانند شهید  
و انگین بود و معانی بسی دلبنده و دلنشین زیرا برهان  
فیض آسمانی بود و دلیل بخشش ربّانی الحمد لله نور هدایت  
درخشید و شبستان دل مانند آئینه منور گردید راز آسمانی  
هویدا شد و پرتو نورانی پدیدار گشت این است بخشش  
خداوند یکتا و ریزش ابر رحمت پروردگار. در خصوص چهار

ص ۸۹

روز ماه سؤال نموده بودی که چگونه در کیش حضرت زردشت  
ممتاز گشت و بریاضت و نیاز اختصاص یافت این ماه پارسی  
بقیاس ماه قمری است در هر ماه روز دوم جلوه ماه است زیرا  
در اکثر اوقات روز اول پنهان و این رمز آنست که ماه آسمان  
الهی در بدایت ظهور ندارد بعد جلوه نماید و دوازده  
اشاره بآنست که ماه آسمانی هر ماهی یک دوره دوازده برج  
سیر نماید و این دوره تمام است همچنین ماه حقیقی در زمانی  
در دوازده برج دوازده اسباط دوازده حواری دوازده امام  
تجلی داشت و چهارده با دو دوازده چون جمع شود

بیست و هشت شود و این منازل قمر است که در ظرف یک ماه این منازل را طی نماید و همچنین منازل ماه معانی در بیست و هشت حرف است. و اما عدد بیست و یک اشاره بعدد واحد حضرت اعلی و حروف حی است و چون دو بر آن بیفزائی اشاره بر آنست که طلوع ثانوی یعنی ظهور مره آخری اشراق شمس حقیقت تجلی جمال مبارک است نوزده با دو بیست و یک میشود این چهار روز لهذا ممتاز است و فرموده اند باید بنعم روحانی و مائده آسمانی پرداخت و علیک البهاء الابهی ع. باب هفتاد و سوم- در شرح آیه اول تورات حضرت عبدالبهاء جل ثنائه در لوح جذاب میفرمایند

ص ۹۰

قوله الاحلی:

عشق آباد مرو حضرت آقا عزیز الله جذاب علیه بهاء الابهی  
هو الله

ای عزیز عبدالبهاء، نامه شما رسید و اشعار آبدار ملاحظه گردید سؤالی که فرموده بودید بسیار دقیق و عمیق است بیان بلیغ لازم دارد وجود بر دو قسم است وجود علمی و وجود عینی کائنات قبل از وجود عینی وجود علمی داشتند یعنی معلومات حق بودند بعد وجود عینی یافتند یعنی تحقیق در خارج شد بصر تعلق بوجود علمی ندارد تعلق بوجود عینی دارد یعنی بصر در عالم وجود به شیئی غیر موجود تعلق نیابد باید وجود خارجی داشته باشد تا بصر بان تعلق یابد اسم بصیر غیر اسم علیم است کاینات معلومات حق بودند ولی اسم بصیر تعلق بحقایق اشیاء نداشت چون در عالم وجود تحقیق یافت اسم بصیر بان تعلق گرفت این مسئله بسیار دقیق است بسیار تأمل فرمائید من باب مثل ذکر میشود صور علمیه که در حیز ادراک شماسست بصر شما باو تعلق ندارد چون در خارج آن صور علمیه تحقیق یابد بصر شما بان تعلق گیرد و دیگر آنکه علم بر دو قسم است یکی علمی که تعلق بذات دارد علم ذاتی الهی است آن عین ذات است ممتاز از ذات نیست چرا در آن مقام

ص ۹۱

وحدت صرفه است و ذات عبارت از جمیع اسماء و صفاتست  
آن علم ذاتی الهی لا یدرک است و علم دیگر در حیز فعل  
است یعنی عین معلومت و آن تحقّق در خارجست بصر  
تعلّق بشیء موجود یابد نه بشیء معدوم تعلّق علم  
بشیء غیر موجود ممکن است اما بصر محال است اینست که  
میفرماید چون خلق فرمود دید که نیکوست و واقفین اسرار  
الهی برآند که علم بر دو قسم است یک قسم ادراک شیء است  
بدون صورت متمایزه در ذهن این علم ذاتی است و علم ثانی  
علم صوریست و آن علم علم شهودیست و آن عبارتست از  
ادراک شیء مع صورته المتمایزه فی الذهن این مشاهده  
حقّ عبارت از علم شهودیست اما علم وجودی آن عین ذات  
حقّست مانند ذات حقّ ادراک نشود و بکنه حقیقتش کسی  
پی نبرد بسیار تعمّق لازم است تا باین لطیفه معانی  
انسان پی ببرد شما علم باین دارید که  
در هویت این حبه شجری عظیم موجود لکن بصر آنرا نبیند  
مگر وقتی که انبات شود و شجر گردد. از این مثل حقیقت  
مسئله واضح و عیانست پس عبارت تورات منافی علم الهی نیست  
که محیط بحقایق اشیاست و علیک البهاء الابهی ع. انتهى  
هو الله

ص ۹۲

یا ایها السائل البارع الصادع فاصعد الی معارج الحکم  
الربانیة ثم ادخل فی جنّة الروحانیة الالهیة و استظلل فی  
ظلال شجرة المباركة الّتی غرست فی بحیوحة الفردوس  
لتساقط لک ثمرة جنیة عرفانیة و تشهد آیات ربّک فی هذه  
الروضة المباركة الّتی قدر الله فیها ما لا رأت عین و لا سمعت  
اذن بما كانت مستورة عن الانظار و مخفیة عن الابصار  
الا من اشهده الله ملکوت الروح و جعله علی الصراط المستقیم  
مستقیماً ثم اعلم بانّ مسئله الّتی سئلت عنها انّ لها شروح  
و تفاسیر لا یمکن الیوم بیانها و لا تقدر الآذان ان تسمعها  
لانّ النفوس محجوبة بحجب الظلام و الابصار ضربت علیها  
غشاوة من النار کیف یقتدر هذه الطیور المجروحة بسهام  
البغضاء ان تطیر فی هواء المعانی و البیان او تترنّم بدایع  
الالحان علی الافنان و لکن لما وجدت حضرتک ظماناً الی



كوثر معرفة الله و عطشاناً الى معين الصافى العذب الجارى  
فى جنّة الاحديّة لذا اشتاق قلبى ان اذكر لحضرتك كلمة  
مما القى الله فى قلوب المخلصين فاعلم بانّ الارواح تنقسم  
بروح حيوانية وروح انسانية وروح رحمانية وروح لاهوتية  
فاما روح الحيوانية التى مشترك بين الانسان والحيوان  
انّها فانية فى ذاتها و معدومة عند انعدام الاجساد

ص ٩٣

واضحلال الاجسام لانّها من موادّ العناصر فلما كانت  
مادّتها قابلة للانعدام و متغيرة فى تتابع الازمان فلا بدّ انّها  
تفنى واما روح الانسانية عبارة عن النفس الناطقة التى  
يمتاز بها الانسان عن الحيوان انّها ليست من عوالم  
العناصر الجسمانية بل هى من موادّ روحانية لا يعترىها  
الفساد و هى معذّبة بما انحجبت عن الله ربّها و احتجبت  
عن مشاهدة بارئها و ادراك آيات موجدتها فى عوالم  
الانفس و الآفاق و هى متصرفّة بذاتها فى ادراك كلّ شىء  
و محيطّة بحقائق الممكنة على ما هى عليها ان تتوجّه الى  
مركز الهدى بين ملاء الانشاء و الآ تنزل فى دركات الجهل  
و العمى و تهبط فى طبقات السفلى من الضلالة و الغوى  
واما روح الرحمانية التى من امر الله فهى عبارة عن  
القوة القدسيّة و التأييدات الربانية و التوفيقات الصمدانية  
و المعارف الالهية و العلوم السماوية التى يؤيد الله بها من  
يشاء من عباده الصالحين و بها يحصل لهم الكاشفات  
الغيبية و المشاهدات اللاربيية و يفوزون بالرحمة الكاملة  
السابقة و النعمة السابعة و يدخلون فى جنّة الاحديّة  
و الحديدية الصمدانية و يطربون و يحبرون بما اعطاهم الله  
من فضله و يشكرونه على نعمه و آلائه واما روح اللاهوتية  
فهى جوهرة قدسيّة و كلمة تامّة و آية كاملة و سرّ الوجود

ص ٩٤

و الحقيقة المكونة عن اعين كلّ وجود و هى القلم الاعلى  
و النفس الرحمانية و ظهور الحقّ عن مشرق الابداع و شمس  
فى مطلع الاختراع فهذه مختصّة بالانبياء فى عوالم الانشاء  
و من غير هذه الارواح التى بيّنتها و ذكرتها لحضرتك قد

خلق الله ارواحاً لا تعدّ ولا تحصى ومنها روحاً نباتياً  
وروحاً ملكوتياً وروحاً جبروتياً وروحاً عقلياً وكذلك بين الانبياء  
ارواح مشتركة و ارواح مختصة كروح الامين ائمة مختصة  
بالكلمة العليا والقلم الاعلى محمد رسول الله صلى الله  
عليه وسلم كما قال الله تعالى نزل به الروح الامين على  
قلبك ولكن لو اردنا بيان ذلك لا تكفيه الاوراق ولا يستطيع  
الآذان سماعها لذا نختم القول الى هذا المقام ونكتفي  
به يا ايها السائل الجليل لعمري لو استنشقت رايحة  
الوفاء لالقيت عليك كلمة لو سمعها تطير في هواء تسمع من  
هزير ارياحه بانّه لا اله الا هو ولكن حينئذ كلت السن  
بلابل الحق عن بدايع النفحات بل تسرى حكم ربانية من  
القلوب الى الصدور كسريان الروح في النفوس نعم ما قال  
و لقد خلوت مع الحبيب و بيننا سراق من النسيم اذا سرى انتهى  
باب هفتاد و پنجم- در تبين آية مباركة كلمات مكنونه  
در لوح شيراز مؤيد نازل قوله الاحلى:

ص ۹۵

" واما ما سئلت من اللؤلؤ المصون في الكلم المكنون  
مخاطباً الى همج رعاى اياك ان تحرم نفسك ملكاً لا يزال  
بسبب من الانزال اى لا تحرم نفسك عن المواهب الالهية  
و المنح الرحمانية و العطاء الموفور و الجزاء المشكور بسبب  
اتباع الشهوات النفسانية و اللذائذ الجسمانية و الاحلام  
الشیطانية فالانزال كناية عن اتباع الشهوات و ارتكاب  
الخطيئات من اى نوع كان و لله الآيات البيّنات " انتهى  
باب هفتاد و ششم- در معنى كوثر  
در لوح حاجى آقا محمد علاقه بند ميفرمايند قوله الاحلى:  
"كوثر اصلش مشتق از كثر است كه بمعنى ازدياد است  
كوثر الهى اليوم نفحات قدس است كه محيى ارواح است " انتهى  
باب هفتاد و هفتم- در جواب سؤال از انقطاع و اشتغال  
بكسب و كار در سفرنامه جلد اول مسطور است:  
"در آخر مجلس شخصى پرسيد كه با وجودى كه امر بانقطاع  
از دنيا در الواح الهية نازل چگونه است كه بر هر نفسى كسب  
و صنعتى فرض شده آيا اين دو ضدّ نيست؟ فرمودند  
در امر بهاء الله بر هر نفسى اشتغال بصنعت و كسبى فرض

است مثلاً من حصیریافی میدانم و شما صنعت دیگر  
این عین عبادت است اگر با نهایت صداقت و امانت باشد

ص ۹۶

و این سبب ترقیست اما با وجود مشغولیت اگر قلب تقید  
و تعلقی باین دنیا نداشته باشد و از حوادث متالم نگردد  
نه با ثروت عالم از خدمت نوع انسان ممنوع ماند و نه از فقر  
محزون شود این کمال انسانست و الا در حالت فقر  
اظهار کرم و با حال ضعف ادعای عدل نمودن قوی است  
آسان نه دلیل بر تربیت و تذکر وجود انسان" انتهی  
باب هفتاد و هشتم - در جواب چند سؤال  
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:  
میان دو آب جناب آقا میرزا فضل الله معاون التجار علیه بهاء الله الابهی  
هو الله

ای ثابت بر پیمان، نامه رسید و عدل و انصاف آن سرور واضح  
گردید احبای الهی باید قدر این عدالت بدانند و پیوسته  
بخدمت پردازند و بجان و دل آرزوی ترقی ایندولت بنمایند  
در چنین وقتی که جهان آفرینش فی الحقیقه در جنبش و شورش  
است و با وجود هجوم اعدا بر آن مظلومان آفاق و مشوشی  
افکار حکومت این عدالت سزاوار ستایش است بلکه آرایش جهان آفرینش.  
در خصوص اصلاح ذات البین احباب حاجی و یاران الهی  
مرقوم نموده بودید این خبر روح پرور بود امیدوارم که

ص ۹۷

این دوستی و راستی و آشتی باقی و ثابت و محقق ماند  
اللهم حقق ذلك. در میان یاران الفت و یگانگی سبب  
آشنائی بیگانگان گردد و در عموم سرایت نماید زیرا یاران  
الهی بمنزله قلب بشزند و آنچه در دل تجلی نماید  
و تجلیات کند در جمیع اعضاء سرایت نماید بقسمی که دیده  
بگیرید و لب بخندد و سراپا برقص و حرکت آید. وجود شما  
در آن شهر سبب خیر و دفع ضرر است و امیدوارم نتایج مشکوره حاصل گردد.  
کتاب اقدس را بخط من ادراک لقاء ربّه زین المقرّبین  
تطبیق نمائید و مطبوع در تحت مداخله مرکز نقض طبع  
شده خط جناب زین صحیح است و ادای صلاة من الطلوع

الی الزوال مقصد از طلوع فجر است ولی بی فکران گمان  
کنند که طلوع آفتاب است و حال آنکه میفرماید "طوبی  
لمن توجه فی الاسحار الی مشرق الاذکار"  
و در بنیان مشرق الاذکار اگر جمیع بلاد اعانت نمایند مقبول.  
باحبای الهی محبت مشتاقانه این عبد برسان  
و بگو ای یاران عبدالبهاء، حضرت مسیح روحی له الفداء  
خطاب بیاران خویش میفرماید که شما بمنزله نمک عالمید  
اگر نمک تغییر یابد جهان بچه نمکین شود؟ و حال  
شما نیز بمنزله روح عالمید اگر ارواح و قلوب بهم ارتباط

ص ۹۸

و التیام نیابد هیکل عالم بچه چیز التیام و ارتباط جوید؟  
پس باید نظر بقصور در حق یکدیگر ننمائید اگر نفسی  
تقصیری نسبت بدیگری نماید باید دیده خطا پوش باشد  
و قصور مقصّر را در حق خویش بدامن عفو ستر نماید و در مقابل  
آن قصور نهایت محبت و مهربانی مجری دارد تا مقصّر  
خجل و شرمسار نشود.

باری شما یاران منید و یاران من تخم محبتی که افشانم  
باید آبیاری نمایند تا جان خوش گردد و روان روح و ریحان  
یابد. من از شما راضی و خرسندم شما نیز با یکدیگر  
مهرپرور باشید تا تأییدات ملکوت ابهی رسد و جان قوت دیگر یابد.  
ای بنده مشتاق، هنوز دفتر اسماء احبای میان دو آب  
نرسیده و من نیز فرصت نگارش بهر یک ندارم لهذا بجمیع  
این پیام مرقوم را برسان و اشتیاق مرا بیان کن و علیک البهائیه ع  
باب هفتاد و نهم- شامل دو لوح که متضمن جواب سؤالاتست  
لوح اول:

حضرت عبدالبهاء میفرماید قوله الاحلی:

"در خصوص ناچه صالح سؤال نموده بودید عبدالبهاء  
فرصت قرائت عشر مکاتیب متوارده ندارد تا چه رسد

ص ۹۹

باجوبه مفصله و مشاغل سائر نیز بی حد و پایان با وجود  
این کجا فرصت تفسیر آیات و تأویل کلمات و توضیح اشارات  
و تشریح بشارات کتب منزله سابقه دارد هر روز البتّه

صد سؤال وارد و جواب میطلبند لهذا این عبد باهم  
پرداخته که لزوم قطعی دارد و جواب مینگارد و سؤالات  
سائره را بوقت مرهون موکول مینماید  
ناقه صالح در آثار مبارک اشاره است که نفس مقدس  
صالح بود و از لبن معانی که پستان رحمانی آن وجود  
مبارک است رزق روحانی و لبن رحمانی نازل اما نفوس  
خبیثه آن ناقة الهیه را پی نمودند و انکار کردند و تکذیب  
نمودند و بعداب الیم حرمان و کفران و طغیان گرفتار شده بهلاکت ابدی افتادند.  
و اما آن چشمه چشمه حیات این جهان بود و من الماء  
کل شیء حی آن قوم عنود خواستند که زندگی این جهان  
فانی بتمامه شایان ایشان باشد لهذا بانکار و استکبار  
و اذیت و اضطهاد قیام کردند و آن ناقة الهی را پی نمودند  
و چون آن ناقة الهی را انکار کردند نتیجه و اثر آنحضرت  
از میان آن قوم خروج نمود و غائب گردید. این است که  
مذکور است که نتیجه ناقة را بکوه و صحرا نهاد و غائب گردید  
و آن قوم بخسران ابدی افتادند و بانعدام سرمدی مبتلا

ص ۱۰۰

گشتند محو و نابود شدند نه ثمری و نه اثری نه ذکری  
و خبری و نه حیاتی و بقائی لا تسمع لهم صوتاً ولا رکراً" انتهى  
لوح اسم اعظم :  
حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی :

هو الله

مدّتی است مدید که آن جناب در پاریس بخدمت مشغولید  
هر چند زحمت و مشقت بسیار است ولی خدمت پروردگار  
است و اکمال فن طبابت آن دیار لهذا سزاوار شکرانه  
است باید نهایت شکرگزاری را از حصول این موهبت  
مجری دارند زیرا بعون و عنایت حق اسبابی چنین فراهم  
آمد که شما در پاریس باشید و نفس نفیس را فدای امر الهی  
نمائید. با جناب آقا سید اسد الله بنهایت مدارا رفتار  
کنید تا میر ناصر بیاید پیش از وصول میر ناصر حرکت شما  
جائز نه این شخص در نزد عبدالبهاء بسیار عزیز است  
زیرا از سادات خمسه است که در ایام مبارک همواره الطاف  
جمال قدم شامل حال بود توقیعات اسم اعظم متعدّد

در حق ایشان صادر این قضیه حاصله عوارض از شدت تفکر و تدبّر و سعی و کوشش در امور حاصل گردید و حکمت بالغه در این عنقریب ظاهر خواهد شد.

ص ۱۰۱

و اما شروح ( مسیو انزل من ) در خطوط فصّ نگین اسم اعظم هر چند بدرجه ای مقارن حقیقت است ولی باید که تعمق زیاد نمایند و تدبّر کلی فرمایند زیرا مرکب از دو باء است و چهار هاء شرح باء در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم مرقوم گردیده بسیار مفصل است در این نامه نگنجد رجوع شود بآن. تکرر باء اشاره بمقام غیب و شهود است و اما چهار هاء که ارکان اربعه بیت توحید است و عددش متمم عشره است زیرا یک با دو سه سه و سه شش شش و چهار ده و اشاره باین مقام در آیه قرآن است که میفرماید و اتمنناها بعشر. باری هاء را عدد پنج است و این هاء هاء هویت و حقیقت رحمانیه است در عدد پنج که عدد باب است ظاهر و آشکار است لهذا در فصّ نگین اعظم باء با هاء ترکیب شده است و همچنین اسم اعظم از آن نقش ظاهر و عدد اسم اعظم نه است چون نه را که عدد بهاء است در باب که عدد پنج است ضرب نمایند نه پنج است که چهل و پنج گردد و همچنین پنج را که عدد باب است در نه ضرب کنی که عدد بهاء است چهل و پنج است و این عدد با عدد آدم مطابق است و همچنین مفردات نه را چون جمع کنی چهل و پنج است یک و دوسه

ص ۱۰۲

سه و سه شش شش و چهار ده ده و پنج پانزده پانزده و شش بیست و یک بیست و یک و هفت بیست و هشت بیست و هشت و هشت سی و شش سی و شش و نه چهل و پنج و همچنین چون عدد باب را جمع کنی پانزده گردد: یک و دوسه سه و سه شش شش و چهار ده ده و پنج پانزده مطابق عدد حوا است و موافق حدیث انا و علی ابوا هذه الامة مقصد از آدم حقیقت فائضه

متجلیه فاعله است که عبارت از ظهور اسماء و صفات الهیه  
 و شئون رحمانیه است و حوا حقیقت مقتبسه مستفیضة  
 مستنبئه منفعله است که منفعل بجمع صفات و اسماء الهیه  
 است . باری این ادنی رمزی از ترکیب اسم اعظم در فصّ نگین رحمانیست.  
 و همچنین ملاحظه کنید که سطوح ثلاثه عالم حقّ و عالم  
 امر و عالم خلق است که مصادر آثار است عالم حقّ مصدر  
 فیض جلیل است و عالم امر مرآت صافیة لطیف که مستنبأ از  
 شمس حقیقت است و عالم خلق مصدر اقتباس انوار است  
 که بواسطه وسیله کبری المستفیضة من الحقّ و المفیضة علی الخلق حاصل گردد.  
 باری بآ حقیقی که حقیقت کلیه است چون در مراتب  
 ثلاثه از ذروه اعلی تا بمرکز ادنی نزول و تجلی کرد جامع

ص ۱۰۳

و واجد جمیع عوالم شد و در افق عزّت قدیمه دو کوکب  
 نورانی ساطع و لامع گردید کوکبی از یمین و کوکبی  
 از یسار و این رمز عظیم دو شکلی است که در یسار و یمین  
 اسم اعظم در فصّ نگین محترم ترسیم گردیده و رمز از  
 ظهور جمال ابهی و حضرت اعلی است و هر چند دو شکل  
 یمین و یسار بصورت ستاره است ولی اشاره به هیکل  
 انسانی است که عبارت از سر و دست و دو پا است و علیک البهاء الابهی ع. انتهى  
 باب هشتم - ثبوت زمان  
 حضرت عبدالبهاء میفرمایند قوله الاحلی:

".... زمان و مکان را حکم در عالم جسمانی بود نه جهان  
 الهی علی الخصوص زمان که امر اعتباری است. عالم  
 وجود سرمد است یعنی یکروز بی بدایت و نهایت است  
 این ازمنه باعتبار حرکات و ظهور و غروب کوکب است  
 روز و ماه و سال ثبوت دارد ولی وجود ندارد یعنی  
 سال و ماه و ایام ثابت است ولی وجود ندارد مانند  
 جهات نظیر شرق و غرب و جنوب و شمال ثبوت دارد ولی وجود ندارد " انتهى  
 باب هشتم و یکم - الواح مرحوم ملا عبدالغنی اردکانی شامل جواب سؤالات :

ص ۱۰۴

بواسطه جناب حاجی آقا محمد علاقه بند  
 یزد جناب ملا عبدالغنی اردکانی علیه بهاء الله

هو الله

يا من ثبت الله قلبه على الميثاق عند ما تجلجل نير الآفاق  
بحجاب الغياب، يا ابن ودّي، قد رتلت آيات شكرك لمولاك  
بما دعاك وهداك وثبت قدماك وامتحنك وابلأك  
وآواك وشفاك ونعم المرء العبد الشكور على الفيض المشكور  
المتهافت على مشكاة النور في هذا العصر المحمود  
والقرن المسعود وفاز بالرغد المرفود وورد على الورد  
المورود لعمر الله أنّه ممّن وفقه الله بالشهود في اليوم  
المشهود أيها الرجل الرشيد، أتى ادعوربي ان يؤيدك  
بجند جديد ذى بأس شديد من ملكوته الحديد حتى  
تهدى اهل الضلال وتدلّ المشتاقين على ملكوت الجمال  
وتنذر الغافلين من سطوة الجلال وتنقد الخائضين في  
غمار الهوى وتنجئ التائهين في بيداء الغوى وتسقى  
الظماء من ماء السماء وتطعم الجياع من الموائد والآلاء و  
تشفى المراض من مزمن الامراض ان ربك يدخلك في  
رياض الرحمة ويسقيك من حياض الرأفة في غياض النعمة  
وانّه لهو الرحمن الرحيم. اى ثابت برميثاق، حمد خدا  
را كه آنچه بشارت داده شد يافتى و اخبار واقع گرديد

ص ۱۰۵

وانّ هذا هو البرهان المنير ولقد وقع المترفون في  
خسران مبين فسوف ترى اعظم من ذلك ويجعلهم الله  
عبرة للناظرين وضربت عليهم الذلّة والمسكنة وباءوا بغضب  
من الله اى يار مهربان، نامه ها بعضى رسيد ولى فرصت  
تحرير نبود البتّه معذور داريد زيرا تعلق جان و بستگى  
دل در ميان و وارسته از شبهه و از تصوّر خارج است  
و الله شاهد على ذلك از ميزان كليه بدعت سؤال نموده  
بودى بدعت احكامى است كه نصّ كتاب نه و بيت العدل  
عمومى تصديق آن ننمايد اما بقاع مقدّسه مستحقّ تعظيم و  
تكريم است زيرا منسوب بشخص جليل و اين تعظيم و تكريم  
راجع بروح پاكست نه جسم خاك اين محلّ وقتى كوى  
جانان بود و آن جان پاك در آن مأوى داشت لهذا  
عاشقان خاك آن كوى را كحل بينش نمايند ولى تعلق  
بتراب ندارد بلكه بفيض آفتاب نگرند اما طلب عون



و عنایت و حفظ و صیانت جز بجمال مبارک جائز نه  
و اگر دون این باشد منتهی بپرستش خاک گردد .  
و اما اکتساب و اجتناء حرام البتّه سبب محرومی گردد  
زیرا شیئی ممنوع را مقبول شمردن و در قلب تأثیر کرده  
شبهه‌ای نیست که غفلت حاصل شود و اگر مرتکب تائب  
نگردد منتهی بهلاکت شود .

ص ۱۰۶

اما سؤال از ابناء غیر مشروع نموده بودی بر آنان جرمی  
نه مجرم فاعل است و محروم از فضل واهب .  
و اما خیرات و مبرّات البتّه از برای اموات سبب تهوین  
سیئات و تزئید حسنات گردد زیرا نفوس از آن خیرات  
مستفید شوند و آن مانند استغفار است و چون ثمر  
استغفار مسلمّ خیرات و مبرّات احسن و اعظم و معنی آیه  
مبارکه لم حشرتنی اعمی و کنت بصیرا اینست کلّ نفوس  
بر فطرت اصلی مخلوق لن تری فی خلق الرحمن من تفاوت  
و کلّ مولود یولد علی فطرة الاسلام و انما ابواه یهودانه  
و ینصرانه و یمجسانه این حدیث برهان واضح بر طهارت  
فطرت در بدء ایجاد است ولی بسبب ارتکاب مناهی و  
خوض در بحور ذنوب نامتناهی استعداد اصلی و قابلیت  
اساس از میان رود و بصیرت بکوری تبدیل گردد و لم  
حشرتنی اعمی و کنت بصیرا تحقّق یابد مثلاً استعداد  
اصلی جمیع بشر اینست که از شهد منتفع شوند و از سمّ  
متضرّر نفسی از این قابلیت و استعداد مستثنی نه ولی  
بعضی اندک اندک سمّ تناول نمایند و قلیلاً قلیلاً معتاد  
گردند تا بدرجه‌ای رسد که شهد فائق فائده نبخشد  
و سمّ نقیع سبب حیات شود زیرا آنان که معتاد سمومند  
تریاک را دریاق اعظم شمردند و اگر تناول نمایند هلاک

ص ۱۰۷

گردند و حال آنکه در استعداد اصلی تریاک سبب هلاک  
بود و شهد معطی حیات این قابلیت و استعداد فطری  
بود حال آن قابلیت و استعداد فطری باکتساب جنایات  
چنان منقلب بقابلیت و استعداد جدید شود که شهد

نافع مضرگشت و سم نافع مفید گردید.  
 ای بنده الهی، هنگام ضوضاء فی الحقیقه با صهر عزیز  
 آقا حسین اخوان صفا بسیار مبتلا شدید تا آنکه نزد  
 رستم یعنی تهمتن ربّانی آمدید و آن شخص محترم  
 با زوجه مکرمه فی الحقیقه خدمت نمودند و من را راضی  
 کردند و این عبد بدرگاه احدیت تضرع و زاری نماید  
 و بجهت جناب لاری طلب استغفار کند و طلب عفو و آمرزش  
 نماید امیدوارم که بحر غفران موجی زند و اوساخ عصیان  
 پاک نماید. کنیز عزیز خدا ضجیع محترمه و صبیّه زهرا و  
 همچنین صبیّه قمر و سلیل جلیل عبدالخالق و صهر عزیز  
 حاجی شعبان و جناب آقا حسین داماد اخوان صفا  
 هر یک را تحیت محترمه برسانید و نهایت نوازش نمائید  
 و این عبد بجهت همشیره بزرگ که وفات نمود طلب غفران  
 از حضرت یزدان مینمایم و در وقت مناجات تضرع و زاری کنم  
 و استدعای موهبت کبری و حصول مغفرت عظمی و دخول  
 در جنّت رضا و وصول بموهبت لقا نمایم. و علیک التّحیّة

ص ۱۰۸

و الثناء ع ع.

هو الابهی - جناب ملا عبد الغنی علیه بهاء الله الابهی ملاحظه نمایند :

هو الابهی

ای بنده درگاه الهی، هر چند تا بحال در مکاتبه فتور  
 و قصور رفت ولی در عالم دل و جان در جمیع احیان  
 یادت مونس قلب و ذکرت انیس روح و ریحان بود. یاران  
 الهی حاضر انجمند و موجود در پیرهن آنی فراغت  
 از یادشان ممکن نیست چگونه فراموش و نسیان راه یابد  
 قسم بآن جمال پرکمال که دل و جان آرزوی جانفشانی  
 در محبت دوستان الهی دارد و اشتیاق و حرقت فراق  
 در نهایت اشتداد است خطوط و رقم در هجران و حرمان  
 اگر چه بهتر همدم است ولی نفحات حدائق قلوب تسلی  
 نفوس را واسطه اعظم از فیوضات جلیله ربّ مجید چنان امید  
 است که این پیک نیک پی نعم القاصد و البرید گردد  
 و در کلّ اوان مشام از نسیم خوش ریاض قلوب احباء الله  
 عطری استشمام نماید که رائحه طیبه اش آفاق را حیات

باقیه مبذول دارد تا حقیقت مقدّسه و لقد کرّمنا بنی  
آدم در قطب امکان بموهبت بی پایان مشهود و عیان  
گردد آدم در اکوار الهیه و ادوار مقدّسه رحمانیه

ص ۱۰۹

أول من آمن است چه که بدیع اول است و بنی آدم نفوسی  
هستند که در آن کور در ظلّ آن کلمه رحمانیه درآیند  
و بمنزله سلاله و نسل او هستند لهذا و فضلناه علی کثیر  
مما خلق مراد فضیلت این نفوس است بر سائرین  
ما عداء نفوسی که بمنزله آباء هستند چه که آن نفوس  
مستثنا هستند و همچنین نفوسی که از عالم بشریت منسلخ  
شدند و بصفات ملکوتیه متّصف گشته اند آن نفوس از ملأ  
عالین و ملائکه مقربین محسوبند و بسمت ملکیت موسوم  
آن مظاهر اگر چه بظاهر در هیکل بشری مبعوثند ولی  
فی الحقیقه هویت مقدّسند و کینونت منزّه این حقائق  
مقدّسه نیز مستثنا هستند تفکّر و تأمل فی هذا التفسیر  
بالایجاز فانه یعنی عن الاطناب ولو کان لی مجال و قلمی  
سیال لفسرت هذه الآیة المبارکة تفسیراً تهتّر له  
القلوب و تشرح به الصدور و تلتذّ باستماعه الآذان فانه  
روح الحیاة من فؤاد الانسان ولكن ما الحیلة  
وما العلاج فانّ الاذان ممدودة ولكن اللسان ممنوعة  
و الموانع مشهودة و نرجوا من الله ان یفتح علی قلوب  
الاحبّاء ابواب الفتوح و یشرح بنور معرفته الافئدة  
و الصدور و ینطق الستتهم بابدع المعانی بین ملأ النور  
و البهاء علیک و علی کلّ من ثبت علی الميثاق و تمسک

ص ۱۱۰

بعروة الوثقی الّتی لا انفصام لها فی يوم  
الحشر و النّشور فانّ الثبوت علی الميثاق مغناطیس  
للفیض و الاشرار و جالب کلّ خیر فی الآفاق ع.ع.

انتهی